

اکبرگنجی و
اپوزیسیون
بورژوائی!

عراق :
رزمندگان
ضد اشغال
قوی ترمی شوند

اوضاع جهان
و آینده
دکترین بوش

جدال بر سر
تسلیمات اتمی
ایران

رابطه‌ی مسنول
عملیات تروریستی لندن
با سازمان جاسوسی
انگلیس MI-6

صفحه ۲۰

صفحه ۹

صفحه ۲

صفحه ۲

آموزشهایی از اعتصاب عمومی کردستان

جان‌باخته‌گان خلق همیشه در خاطره‌ها زنده‌اند!

۱۷ سال از کشتار فجیع زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، به دستور مستقیم خمینی جلا، می‌گذرد. سکوت گرداننده‌گان درجه‌ی اول رژیم در مورد این جنایت که قابل مقایسه با جنایات هیتلریها در سوزاندن انسانهای بی‌گناه در کوره‌های آدم سوزی بود، عمق دشمنی سران جمهوری اسلامی را با دموکراسی، آزادی و حقوق بشر بار دیگر عیان ساخت. بورژوازی در قدرت به پشتوانه‌ی مذهب و اجرای احکام خدا، قادر به انجام شقی‌ترین و شنیع‌ترین تجاوز به حقوق انسانی است و تاریخ تا به حال خلاف این را به‌خود ندیده‌است.

سکوت کاربه‌دستان رژیم در مورد این جنایت باعث شده‌است که بعد از گذشت ۱۷ سال، هنوز نه تعداد افراد اعدام شده معلوم بقیه در صفحه دوم

عمومی خاورمیانه و به‌ویژه مداخلات تجاوزکارانه‌ی امپریالیستی به عراق و اشغال آن، شرایطی را به‌وجود آورده که زمینه برای رشد مبارزات توده‌ای در کردستان مساعدتر شده‌است.

کشتار مکرر در مکرر مردم زحمت‌کش کرد جهت ایجاد جو رعب و وحشت و درهم شکستن مقاومت این مردم مبارز که حاضر به قبول طوق برده‌گی رژیم نشده‌اند، عدم رسیده‌گی به پرونده‌ی قاتلین مسلح رژیم، که به‌بهانه‌های پوچ به‌سوی مردم تیراندازی کرده و دهها نفر بی‌گناه را به‌قتل رسانده‌اند؛ با کشتن فجیع بقیه در صفحه سوم



طی یک ماه اخیر اعتصابات و اعتراضات در اکثر شهرهای کردستان علیه جنایات رژیم، به اعتصاب عمومی در آن سامان منجر شد. گرچه مبارزات مردم کردستان جهت کسب حقوق دموکراتیک خود سابقه‌ای طولانی‌تر از عمر رژیم منحوس جمهوری اسلامی دارد و خشمهای فروکوفته‌ی خلق کرد در لحظاتی به انفجار انجامیده و مبارزات کارگران و زحمت‌کشان

کرد پیوسته جریان داشته و با موفقیت نسبی نیز، در مقایسه با دیگر مناطق ایران، همراه بوده‌است؛ اما علاوه بر این، وضعیت

آغاز پایان تهاجم نئوکانه‌ها!

جنبش کارگری: کدام سازمان؟ کدام ایده نئولوژی؟ کدام سیاست؟

یکی از سیاست‌های بورژوازی جهانی که بورژوازی ایران آن را بسیار خوب آموخته و مصرانه به کارش می‌برد، عدم پرداخت به موقع دستمزدها برای ماه‌های طولانی است. بورژوازی با این سیاست کارگران را در محل کار نگه می‌دارد و با تهاجم به زندگی معیشتی، اجتماعی و خانوادگی آنها با بی‌رحمانه‌ترین وجه به استثمار و نابودیشان می‌پردازد. مکمل این سیاست، نامطمئن کردن محل کار و روزی کارگران در شکل اشتغال موقت است که تمام امکانات اجتماعی و حقوقی کارگران را می‌رباید و سزای حرکت اعتراضی علیه آن نیز، بقیه در صفحه چهارم

نظیر روسیه، یوگوسلاوی و عراق رفتند تا با تجزیه و به‌زیرانقیاد خود در آوردن آنها، موانع پیشروی را از جلو سلطنت "نئولیبرالیسم" بر جهان بردارند. در انجام این کار حتا از کمک گرفتن از ارتجاعی‌ترین جریان‌های تروریستی اسلامی، تردیدی به‌خود راه ندادند. این تهاجم در لاف‌های استقرار دموکراسی در این کشورها صورت گرفت.

در گام دوم، دست اندازی یکه‌تازانه به منابع انرژی خاورمیانه ضرورت یافت تا بتوانند با در دست داشتن آن هر کشور خاکی را وادار به تسلیم نمایند. در عین حال بتوانند رقیبان خطرناک خود را به محاصره اندازند. هجوم نظامی به افغانستان و عراق گام‌های اولیه بقیه در صفحه دوم

دهه‌ی پایانی قرن بیستم، دوره‌ی تهاجم امپریالیسم فراملی‌ها به رهبری آمریکا تحت عنوان استقرار "نظم نوین جهانی" بود. فرو افتادن ماسک سوسیالیستی از چهره‌ی سوسیال امپریالیسم و عیان شدن حاکمیت بورژوازی در کلیه کشورهای این اردوگاه، زمینه را برای تهاجم مجدد سرمایه‌های انحصاری بزرگ فراملی برای فتح بازارهای جهانی و به انقیاد خود در آوردن ملل این کشورها، مساعدتر ساخت.

سر مست از باده‌ی پیروزی، مشاطه‌گران نظام سرمایه‌داری از "پایان تاریخ" صحبت به میان آوردند و این نظام را نهایت عدل و داد بشریت قلمداد کردند. استراتژی‌های نظامی "نظم نوین" در گام اول به سراغ کشورهای

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

جان‌باخته‌گان خلق بقیه.. از صفحه اول

آغاز و پایان ... بقیه از صفحه اول

"خام" اند. (همانجا، ۸/۱۸)

دنيس موريسسو، سناتور جمهوري خواه از ورمونت از بوش دعوت مي كند تا چنانچه به اعمال غيرقانوني اش پايان ندهد، تقاضاي بركناري او را خواهد داد. (همانجا، ۱۶ اوت)

واشنگتون پست كه از مدافعين سرسخت جنگ در عراق بود، اكنون از شكست آمريكا در عراق سخن به ميان مي آورد. (رابين رايث - ۲۰۰۵/۸/۱۴)

سه روزنامه مهم گاردين (انگليس)، لوموند (فرانس) و واشنگتون پست (آمريكا) سياست آمريكا در قبال ايران و كره شمالي را كه از "محورهاي شرارت" بودند، شكست خورده آرزويي مي كنند. (همانجا، ۸/۱۷)

خانواده هاي قربانيان جنگ به رهبري خانم سيندي شيهان كه فرزند ۲۳ ساله اش را سال گذشته در عراق از دست داد در دهكدهي كرافورد تگزاس كه بوش و خانواده اش براي تعطيلات در آنجا به سر مي برند، دست به تظاهرات زده اند. اين تظاهرات كه ۶ اوت شروع شده، قرار است به مدت ۵ هفته ادامه يابد. در اين تظاهرات نام ۵۰۰ نفر از سربازان برروي صليبهاي چوبي نوشته شده است. با توجه به اين كه انعكاس مثبت هم دردي با اين مبارزه در سراسر آمريكا در حال ازدياد است، دارو دسته اي هم به طرفداري از جنگ به هم بسته گي با بوش جريان راه انداخته اند!

.....
اين واقعات نشان مي دهند كه تهاجم نئوكانها براي سلطه بر جهان، به حال دفاعي افتاده و دير يا زود امپرياليسم متجاوز آمريكا و متحدين اش مجبور خواهند شد شكست خورده از عراق بيرون روند.

"فتنه گري، شكست؛ باز هم فتنه گري، باز هم شكست؛ چنين است منطق امپرياليستها"، "مبارزه، شكست، باز هم مبارزه، باز هم شكست و سرانجام پيروزي؛ چنين است منطق خلقهاي جهان" (مانوتسه دون). مردم در مبارزه جهت شكست امپرياليستها، مردم كشورهاي تحت سلطه و مشخصا امروز عراق با اهداء خون خود در صف اول هم راه پرولتارياي جهان، قرار دارند.

به اين ترتيب، نئوكانها در ادامه ي سياست تهاجمي شان يا براي هميشه از دور خارج خواهند شد و يا با طرح فتنه گري ديگر، مذبحخانه خواهند كوشيد تا خود را از بن بست كنوني نجات دهند.

در اين راستا بودند.

در اين مرحله از تهاجم، كه هم زمان با روي كار آمدن افراطي ترين جناح امپرياليستي - صهيونيستي بود، تباني امپرياليستها بر سر غارت منابع جهان و حفظ مناطق تحت نفود، به دليل زياده خواهي هاي نئوكانها، تضعيف شد و از سوي ديگر با حملات انتحاري ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نيويورك و واشنگتون، اتحاد نامقدس امپرياليسم با تروريسم اسلامي خود ساخته اش به هم خورد و مهم تر از همه مردم جهان متوجه افسارگسيخته گي نئوفاشيسم انگلوساكسوني - صهيونيستي شدند كه تحت عناوين "مبارزه جهاني عليه تروريسم"، "هر كه با ما نيست، بر ماست" و تهاجم نظامي، پا پيش گذاشته بود. در اين مرحله نيز "مبارزه عليه محورهاي شيطاني" (عراق، ايران، كره شمالي) جهت از بين بردن سلاحهاي كشتار جمعي و استقرار دموكراسي، بهانه اي براي تجاوز گرديدند. تظاهرات ۱۵ تا ۳۰ ميليوني مردم جهان در آغاز سال ۲۰۰۳ عليه تجاوز نظامي آمريكا به عراق، نشان داد كه استراتژي نئوفاشيستي نئوكانها، مقاومت مردم سراسر جهان را در برابر خود داشته و قادر به تحقق اميال ضد انقلابي اش نيست. و اين آغاز پايان تهاجم آنان بود. اما اگر قرار بود امپرياليستها و مرتجعين از تاريخ درس بگيرند، به حقوق ديگر ملل جهان تجاوز نمي كردند و از جهان جهني براي بيش از ۵ ميليارد مردم نمي ساختند.

نئوكانها به تشويق صهيونيستها به عراق تجاوز نظامي كردند و برخلاف انتظارشان باموج فزاينده اي از مقاومت توده اي روبه رو شدند. طراحان نظامي پنتاگون به بوش هشدار مي دهند كه "در حال حاضر ما در سناريوي بدون پيروزي درگير هستيم"، "ما تجهيزات لازم را براي پيروزي در اين جنگ نداريم"، "ما داريم مي بازيم و نقشه اي هم براي صلح احتمالي نداريم تا بتوانيم مشكل را پايان بخشيم" (www.uruknet.info) ، ۷ اوت ۲۰۰۵).

بوب هربرت از مفسران نيويورك تايمز مي نويسد: " جورج دابليو بوش فاقد استراتژي براي پيروزي در جنگ عراق است و حساب شده كار نمي كند" (همانجا، ۱۲ اوت) و يا "بوش در باتلاق تصاحب قدرت گير افتاده است. سياستهاي رئيس جمهور

و نه محل دفن آنان معين گشته است. كشف تعدادي قبر جمعي در گلزار خاوران توسط فعاليتهاي فداكارانه ي خانواده هاي زندانيان سياسي و افشاي اين قتل عام هولناك توسط آنان و نيروهاي اپوزيسيون ضد رژيم در داخل و خارج از ايران، نفرت انسانهاي آزاده ي سراسر جهان را عليه رژيم جمهوري اسلامي برانگيخته و آن را در انظار جهانيان منفرد ساخته است.

طبق خبري كه كانون زندانيان سياسي ايران در تبعيد اخيرا انتشار داده است، رژيم جمهوري اسلامي براي خلاصي خود از اين جنائت، در صداست تا با تبديل گلزار خاوران به قبرستاني عمومي، تدريجا اين جنائت را از خاطره ها بزدايد و در عين حال از تبديل اين قبرستان به محل تجمع انسانهاي آزاده و معترض، جلوگیری نماید.

بايد يك صدا عليه اين توطئه ي سخي رژيم بهيا خيزيم و نشان دهيم كه جان باخته گان خلق چه در عمق درياها، چه در حوض اسيداها و چه در گورهاي جمعي هرگز و هرگز از خاطره ي انسانهاي آزاده و مبارز محو نشده و بر عكس راه آنها روز به روز با تعداد بيشتري از مبارزان ضد نظام طبقاتي، ادامه خواهد يافت.

در آستانه ي شروع هيجدهمين سال كشتار زندانيان سياسي از كليهي تشكلهاي شيفته ي آزادي و عدالت اجتماعي مي خواهيم تا با تمام وجود مشتركا براي كشاندن سران رژيم به دادگاهي بين المللي اقدام كنند. اين مبارزه اي است جهاني كه نه تنها به انزوای باز هم بيشتر رژيم كمك خواهد كرد، بلكه باعث خواهد شد تا مردم جهان به ماهيت ارتجاعی دولتهای خودی که در ظاهر دم از دموكراسي مي زنند و در باطن با آدمكشان جمهوري اسلامي روابط صميمانه دارند، بيشتر پي ببرند.

ياد جان باخته گان تابستان ۶۷ را گرامي بداريم!

مرگ بر رژيم ضد بشري جمهوري اسلامي ايران!

زنده باد آزادي، زنده باد سوسياليسم!

۲ شهریور ۱۳۸۴ - حزب رنجبران ایران

امپرياليستها از نظر استراتژيك بپر كاغذي هستند!

شوانه قادری در مهاباد، به انفجار سراسری به‌حق مردم کرد علیه رژیم انجامید.

ضدانقلاب حاکم تا آن‌جا که در توان داشت، نیروهای تا دندان مسلح خود را متمرکز ساخته و به سرکوب تظاهرات مسالمت‌آمیز مردم پرداخت. هم‌اکنون شهرهای کردستان به صورت پادگانهای نظامی درآمده‌اند و گارد ضدشورش رژیم در آنها مستقرگشته‌اند. در جریان این اعتصاب عمومی، دهها نفر جان‌باختند، صدها نفر زخمی و هزاران نفر دستگیر شدند. رژیم از این طریق تلاش کرد تا شعله‌های انفجار مردم را خاموش سازد. این اولین بار نیست که رژیم با تمرکز نیرو، مذبحخانه تلاش می‌کند تا مبارزات به‌حق مردم کرد را سرکوب نماید. ۲۶ سال پیش رژیم، با حمله به کردستان و اشغال نظامی آن، کوشیده بود تا فریادهای حق طلبانه‌ی دموکراتیک مردم کرد را در سینه‌های شان خفه کند، ولی مردم مبارز کرد با برپاداشتن مقاومت مسلحانه، این رویای سران رژیم را نقش بر آب ساختند.

امروز دیگر بر همه‌گان روشن شده‌است که ضدانقلاب، اعم از جهانی یا داخلی، تنها با تمرکز نیرو قادر شده‌است هر صدای اعتراض را در کارخانه، در مزرعه، در دانشگاه، در مدرسه، در بیمارستان، در اداره، در مطبوعات، در حیطه‌ی هنری و در میان ملیتها و اقلیتهای ملی و مذهبی تحت ستم، سرکوب کند. رژیمهای ارتجاعی، حداقل در زمینه‌ی تمرکز نیرو جهت سرکوب مردم درس‌شان را خوب آموخته‌اند!

اعتصاب عمومی در کردستان چه درسهای عمده‌ای در پی داشت؟

۱ - این اعتصاب نشان داد که با حرکت از خواست حق‌طلبانه‌ی مردم، می‌توان با مبارزات توده‌ها همراه شد و در صورت داشتن نفوذ کافی به هدایت مبارزات آنها تا رسیدن به نتایج مشخص، پرداخت؛

۲ - این حرکت اعتراضی توانست پشتیبانی بخشی از کارگران و زحمت‌کشان ایران را به‌خود جلب کرده و تمرینی عمومی برای تدارک اعتصاب سراسری و قیام، جهت براندازی رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی بود؛

۳ - نیروهای کمونیست ایران و به‌ویژه نیروهای کمونیست کرد. کومه‌له - با دفاع قاطعانه از حقانیت اعتصاب سراسری در کردستان، نشان دادند که دوستان حقیقی خلق کرد هستند و به‌این اعتبار احترام آنها در

صفوف خلق کرد افزایش یافت؛

۴ - اکثر احزاب بورژوائی در اپوزیسیون کرد و غیرکرد، با انواع توجیحات و از جمله وابسته‌قلمدادکردن حرکت اعتصابی مردم‌کرد به عوامل خارجی، نشان دادند که نه‌تنها قلب‌شان با ضرب‌آهنگ قلب مردم ستم‌دیده‌ی کرد نمی‌طبد، بلکه تا بدان حد ارتجاعی هستند که حتا حاضر نیستند از ابتدائی‌ترین خواسته‌های دموکراتیک مردم حمایت کنند؛

۵ - با این اعتصاب عمومی، جنبش انقلابی خلق کرد گامی به‌پیش نهاد. اما فقدان هم‌آهنگی سراسری، باعث شد تا این مبارزه به نتیجه‌ی مطلوب و کشاندن جنایت‌کاران به دادگاه، منجر نشود و مبارزه برای تحقق این خواست باز هم ادامه یابد.

جنبش انقلابی کارگران و زحمت‌کشان و در پیشاپیش آنان کمونیستها موظفند تا در جهت رفع کمبودهای خود با توجه به این تجربه‌ی ارزشمند، اقدام نمایند و نقاط ضعف جنبش سراسری را از بین ببرند.

امروز دیگر روشن شده‌است که بزرگترین عامل ترمزکننده در مبارزات سراسری، فقدان تشکلهای سراسری منسجم است. کارگران هنوز از نبود تشکل واحد سراسری خود رنج می‌برند و علیرغم حرکت‌های امید بخش سالهای اخیر، عنصر فرقه‌گرایی که خاستگاهی جز ایدئولوژی خرده‌بورژوائی و بورژوائی ندارد، در پیشروی متحدومنسجم مبارزات کارگران، اخلاص به‌وجود می‌آورد و عملاً آب به‌آسیاب رژیم سرکوب‌گر می‌ریزد. در جنبش زنان، جوانان، دانش‌جویان، پرستاران، معلمین، روزنامه نگاران، نویسندگان، هنرمندان و غیره نیز تشنیت نظری و سازمانی نه‌تنها مورد نکوهش قرار نمی‌گیرد، بلکه توسط عوامل معلوم‌الحال و با توجیحات پست مدرنیستی، دامن زده می‌شود.

دومین عاملی که در شرایط فعلی به نقطه‌ی گری در رشد جنبش انقلابی جهت سرنگونی رژیم و استقرار سوسیالیسم در ایران تبدیل شده، فقدان رهبری واحد با اتوریته، مبارز و مورد قبول توده‌های مردم است.

به‌همان اندازه که خرده‌بورژوازی و بورژوازی تحت عناوین دهان پرکن "استقلال" نظری و سازمانی و یا در ظاهر مبارزه با "نخبه‌گرایی" و پرستش "جنبش به‌خاطر جنبش" لفاظی و قلم‌فرسائی می‌کنند تا با متفرق نگاه‌داشتن صف واحد پرولتاریا، مانع پیشروی و رسیدن به‌هدف نهائی جنبش انقلابی شوند؛ به‌همان اندازه و حتا

بیشتر، عناصر انقلابی طبقه‌ی کارگر باید برای استقلال طبقاتی پرولتاریا، ایجاد ستاد رهبری‌کننده‌ی واحد و پیشرو پرولتاریا حول وحدت روی نکات اساسی برنامه و تاکتیک، پافشاری کنند و در دایره‌ی منحوس تفرقه و تشنیت که باب طبع امپریالیسم فراملی‌هاست، خود را گرفتار نسازند.

اگر درست است که امروز سرمایه در سطحی جهانی خود را متمرکز می‌کند تا مبارزه علیه نیروی کار را با حداکثر توانائی و خشونت پیش ببرد؛ پرولتاریا نیز باید بیشتر و قاطعانه‌تر از سرمایه‌ی جهانی در جهت انسجام صفوف پراکنده‌ی خود و وحدت عناصر آگاه‌اش در چارچوب حزبی واحد، حرکت کند.

به‌این اعتبار و به اعتبار ضرورت آماده‌شدن برای رهبری اعتصابات عمومی و قیام کارگران و زحمت‌کشان، پرولتاریای ایران بیش از هر زمان دیگر امروز به داشتن ستاد سیاسی رهبری‌کننده‌اش نیازمند است.

فعالیت برای ایجاد چنین ستاد رهبری‌کننده واحد و سراسری را باید دوچندان کرد و ناب‌گرایی که به بهانه‌ی ایجاد حزب تنها توسط کارگران پیشرو و نه کمونیستها تأکید می‌کنند و یا پلورالیسم تشکیلاتی کمونیستها را جار می‌زنند، رسوا سازیم و در عین حال به مدعیان داشتن حزب پیشرو پرولتاریا باید هشدار داد تا از برج عاج ادعاهای ذهنی خود پائین آمده و با احترام گذاشتن به واقعیات با سکتاریسم و فرقه‌گرایی و خودمرکزبینی قاطعانه خط‌کشی کنند.

جنبش کارگری ... بقیه از صفحه نهم

انحرافات و ایده‌نولوژی‌های غیر پرولتاری خواهد بود. پیش رفت مبارزه و وحدت گام به گام کمونیست‌های ایران و پیوند آنان با طبقه‌ی کارگر به این انحرافات اولیه خاتمه خواهد داد و به پیش خواهد رفت. ما مطمئن هستیم که فعالین پیشرو کارگری که در شرایط بس دردناک و غیر قابل تحمل ایران جمهوری اسلامی به بسیج و تشکل کارگران و ایجاد اتحادیه‌ی سراسری همت گماشته‌اند، در پراتیک اجتماعی خود، انحرافات و نارسائیهای فکری‌شان را نیز اصلاح خواهند کرد و راه را برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم فراهم خواهند نمود.

ژ. کاویان

کارگران جهان، متحد شوید!

سرکوب و اقدام نظامی خونین است.

وضعیت دحشتناک زندگی معیشتی، اجتماعی و روحی کارگران که ما به دوفاکتور عمده آن اشاره کردیم، وحدت و یکپارچگی این طبقه را برای حفظ زندگی، ایستادگی در مقابل استثمارگران و مبارزه جهت سرنگونی نظام سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم، ضروری ساخته است. به این جهت جنبش نوین کارگری ایران در مبارزه علیه بورژوازی و دیکتاتوری خونخوار آن (جمهوری اسلامی) گام های اولیه را در ایجاد اتحادیه های کارگری مستقل از دولت، بر می دارد. هنوز اولین گام کاملا برداشته نشده است که طبقات غیر پرولتری با بالاترین تلاش سعی دارند تا بر این جنبش و سازمان آینده آن یعنی تشکل و یا "تشکلات مستقل"، ایده نولوژی و سیاست خود را مسلط گردانند.

یکی از خط گذاران جدید جنبش کارگری آقای عظیم زاده در عین ارائه تحلیل درست اولیه از اوضاع، نظرات نادرستی دارد که در گذشته توسط رهبران جنبش کمونیستی انتقاد و طرد گردیده اند.

آقای عظیم زاده به درستی می گوید: "گام های رو به پیش جنبش کارگری در طی سال های گذشته و عروج امروزی آن، در پایه ای ترین سطح، محصول قطب بندی طبقاتی رو به تزاید در ایران و حاد شدن بیش از پیش کشمکش های طبقاتیست،..." (عظیم زاده - اینترنت - کارگری)

این جمله دو مسئله را توضیح می دهد: اول اینکه مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا هر روز حادتر می شود و دوم اینکه ناشی از آن، غلیانات، اعتراضات و سازمانیابی اخیر جنبش کارگری در چارچوب این کشمکش طبقاتی است.

کشمکش طبقاتی چیست؟ کشمکش طبقاتی عبارت است از رو در روئی و مبارزه یک طبقه علیه طبقه دیگر در تمام زمینه های زندگی. مثل: ایده نولوژی، اقتصاد، سیاست، فرهنگ، هنر، تشکیلات و جنگ. طبقه کارگر ایران می بایست خود را در زمینه های فوق متحد سازد تا بتواند امر مبارزه با دشمن طبقاتی (کشمکش) را بهتر سر و سامان دهد و به پیش برد. به ویژه وحدت ایده نولوژیک و سیاسی پرولتاریا برای حرکت مستقل در تقابل با بورژوازی و سرنگونی نظام آن می بایست تضمین شده باشد. بدون چنین وحدتی نه از طبقه متحد می توان صحبتی در میان باشد و نه از حرکت مستقل پرولتاریا علیه بورژوازی. برای چنین وحدتی ضروری است که فعالین جنبش کارگری و در نتیجه

نمایندگان گرایشات مختلف در این جنبش در جریان مبارزه حاد ایده نولوژیک، روی سیاست و برنامه ای واحد متحد شوند. اتحاد عمل و وحدت گام به گام طبقه کارگر علیه بورژوازی تا سرنگونی آن غیر از وحدت روی برنامه و سیاستی که به این سرنگونی و ساختمان سالیسم بیانجامد، نیست.

آقای عظیم زاده از این مبارزه ایده نولوژیک و وحدت فعالین جنبش کارگری روی سیاست و برنامه می ترسد و حتی اتحاد عمل گرایشات مختلف فعالین کارگری را نیز بر نمی تابد. او می گوید:

"اگر بپذیریم که جنبش کارگری در ایران وارد پروسه بروز اجتماعی خود در هیبت یک جنبش توده ای و گسترده حول مطالباتی شده که مربوط به کل طبقه و سراسریست، بخودی خود اتحاد گرایشات مختلف فعالین کارگری و محافل آنها (هر چند که تاثیر آن را نمی توان انکار کرد) پیش شرط اتحاد طبقه کارگر نخواهد بود، چرا که اولین قدم اتحاد گرایشات مختلف با تبیینی که از اتحاد وجود (اتحاد گرایشات) دارد چانه زنی آنها با هم دیگر در قالب محافل است" (اول مه، اتحاد کارگران و گام های عملی)

آقای عظیم زاده درک نمی کند که مبارزه طبقاتی نه فقط بین طبقه کارگر و بورژوازی بلکه در درون بورژوازی و در درون پرولتاریا نیز با شدت در جریان است. بر سر هر خواست ساده کارگری همیشه دو خط طبقاتی و سیاسی و در نتیجه دو برنامه مشخص در مقابل هم قرار می گیرند. به این دلیل مطالبات کارگری به صرف اینکه مطالبات کارگری هستند تضمین کننده صفوف متحد طبقاتی و اتحاد عمل طبقه کارگر نیست.

ولی آقای عظیم زاده مصرانه تکرار می کند که: "رفتن روی این مطالبات و دستیابی به آنها خود رمز اتحاد طبقاتی کارگران در پراتیک اجتماعی این طبقه است و بخودی خود (تأکید از من است) در پروسه یک عمل اجتماعی صفوف کارگران را به هم فشرده خواهد کرد. (جعفر عظیمی- اینترنت- کارگری)

لنین می گوید: "تاریخ تمام کشورها گواه بر آن است که طبقه کارگر تنها با نیروی خویش به چیزی جز به آگاهی تردیونیونیستی یعنی اعتقاد به ضرورت گرد آمدن در اتحادیه ها و مبارزه با کار فرمایان و وا داشتن دولت ها به وضع این و یا آن قانون مورد نیاز کارگران و غیره نمی تواند برسد." چه باید کرد - آثار منتخب در یک جلد - صفحه (۴۸)

آقای عظیم زاده نیز بیشتر از این را نمی خواهد:

او پس از توضیح این مسئله که طبقه کارگر وارد مرحله رشد یافته تری از عروج و بروز تقابل خود با نظام سرمایه داری شده است و سرمایه داری نیز خود را برای ادغام در سرمایه جهانی آماده می سازد، می گوید:

"این وضعیت روندی است که سال هاست در ایران شروع شده و با تعیین بخشی بیش از پیش آن، می رود تا با تعیین تکلیف دو قطب اصلی جامعه، دور دیگری از وضعیت اقتصادی، اجتماعی در ایران، یا با بی حقوقی بیش از پیش طبقه کارگر و یا با فراهم شدن یک زندگی انسانی برای کارگران به سرانجام خود حداقل در طی چند ده سال آینده برسد."

دورنمای این فعال جنبش نوین کارگری ایران از این حد جلوتر نمی رود" یک "زندگی انسانی" در نظام سرمایه داری. ایشان یکی از بنیان گذاران "کیمته پیگیری" است یعنی فعالیت اتحادیه ای و یا سندیکائی جهت تضمین یک "زندگی انسانی" برای کارگران را قبول دارد و برای تشکل سراسری کارگری مبارزه می کند. هر کمونیست کم تجربه ای میداند که تشکل سراسری کارگری ای که کمونیست ها در آن هژمونی نداشته باشند، درخواست بلاواسطه بورژوازی مدرن صنعتی است. زیرا سرمایه جهانی و سرمایه داخلی هر کشوری در صورتی می توانند نیروی کار را تا حد ممکن استثمار کنند که کارگران "اتحادیه مستقل" از دولت داشته باشند. زیرا وقتی حزب کمونیستی در کار نباشد که با ارائه سیاست و شعارهای انقلابی آگاهی و مبارزه کارگران را علیه بورژوازی گام به گام ارتقاء داده و آنها را تا سرنگونی نظام سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم رهنمون گردد، رهبران این اتحادیه در اثر غرق شدن در مطالبات روز مره ضرورتا به سازش و تبانی با سرمایه داران و نمایندگان سیاسی آنها کشیده می شوند. در چنین حالتی بورژوازی بالاترین فشار و استثمار را بر کارگران وارد می سازد. از این به بعد اعتراض کارگران متشکل علیه سرمایه داران با ایجاد خفقان از طرف مسئولین "اتحادیه مستقل" خودشان رویرو می شود. این تجربه را پرولتاریای تمام کشورهای اروپائی (اخیرا یکبار دیگر در آلمان) که کارگران آنها در "اتحادیه های مستقل" متشکل هستند با گوشت و پوست و استخوانشان درک می کنند.

به این جهت ایده های آقای عظیم زاده نئوری

و سیاست سرمایه داری صنعتی لیبرال ایران را باز می گوید و نه درخواست های نزدیک و دور انقلابی طبقه کارگر ایران را.

در نقد نظرات آقای عظیم زاده، آقای مهدی ریاضی به درستی چنین می گوید: "بدیهی است که ایشان با طرح این گونه مطالبات تنها قصد دنباله روی از شعار محافظه کارترین کارگران جامعه را دارد." (نقل از مقاله "آقای جعفر عظیم زاده: کدام گامهای عملی")

ریاضی معتقد است "که کارگران مسئله‌شان با گرفتن خرده نانی از دولت سرمایه داری حل نمی گردد. مسئله بر سر این است که جنبش کارگری خود را برای حمایت دائمی و مؤثر و دراز مدت از منافعش آماده کند. بدیهی است که برای این کار رهبران و سخن گویان و نظریه پردازان شناخته شده که مورد تأیید جنبش کارگری هستند؛ باید در ابتدا بر محور یک برنامه اقدام کارگری درازمدت به توافق برسند. ... عدم فراخواندن یک اتحاد عمل از تمامی کارگران و رهبران عملی شان صرف نظر از دیدگاه های مختلف، یک اشتباه بزرگ تاکتیکی است."

به بیان دیگر ایشان معتقد هستند که در جنبش کارگری گرایشات فکری مختلفی وجود دارد که باید دمکراتیک گرد هم بنشینند و بر مبنای بیر و باور خود با هم بحث و تبادل نظر کنند و برنامه عملی برای کل جنبش تدوین نمایند. این نقطه نظر یکی از ضروریات جنبش کارگری ایران را بیان می کند. ما معتقد هستیم که پراکندگی جنبش کارگری آن نقطه ضعفی است که سرمایه داری ایران را روی پایش نگهداشته است. از این جهت وحدت و اتحاد عمل طبقه کارگر در مبارزه جهت به دست آوردن خواست های اقتصادی روزمره تا سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار سوسیالیسم آن ضرورت اجتناب ناپذیری است که با قدرت در مقابل ما ایستاده است.

ما شدیداً مخالف وحدت گرایشات مختلف هستیم. وحدت گرایشات مختلف یعنی بده بستان، چانه زنی، کنار آمدن روی اصول. ولی مبارزه گرایشات فکری برای اتحاد عمل و وحدت روی سیاست و برنامه پروسه اجتناب ناپذیر تکامل جنبش کارگری ایران است.

در عین حال ایشان در مقاله ای با عنوان "طبقه کارگر: سازمانیابی توده ای و حزبی" نظریات بسیار دقیقی را که از تجربیات بین المللی و روزمره طبقه کارگر ایران نشأت می گیرند، بیان می دارد. مثل رابطه پیشروان کارگری با جنبش عمومی کارگری و حزب مخفی کارگران فعال ضد سرمای داری، رابطه روشنفکران با طبقه کارگر و پیشروان کارگری، رابطه آگاهی سیاسی با پیشروان کارگری و طبقه کارگر و ...

در عین حال آقای ریاضی در مقاله های "کدام گام های عملی" و "حزب و طبقه کارگر" کل سیستم فکری خود را در ارتباط با گذشته جنبش کمونیستی و آینده طبقه کارگر ارائه می دهد: "در دوران حساس سیاسی، احزاب غیر کارگری و خود ساخته (با نام های پرطمطراق کارگری و کمونیستی) مانند صاعقه ظاهر گشته و خود را با کمک عظیم زاده ها جایگزین رهبران واقعی کارگران می کنند." در عین حال خود معتقد به "حزب کارگران فعال ضد سرمای داری" است و "چنین حزبی را نمی توان با احزاب سنتی که مجزا از طبقه کارگر و توسط روشنفکران تأسیس گشته، قیاس کرد. اعضای این حزب که از کارگران با تجربه ضد سرمایه داری هستند، ستون فقرات سندیکا را تشکیل می دهند و آنها کارگران را برای "یک حکومت والاتر از نظام سرمایه داری یعنی حکومت کارگری" آماده می کنند. "هدف نهائی آن استقرار یک نظام سوسیالیستی توسط خود کارگران است." این نظام سوسیالیستی متکی به شوراهاست و پس از استقرار نظام سوسیالیستی حیات "حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری" نیز به پایان می رسد. "این حزب "از لحاظ درونی بایستی متکی بر یک تشکیلات دمکراتیک باشد."

این ها عصاره نظرات آقای ریاضی هستند. ۱- آقای ریاضی، خاک به چشم کارگران می پاشد وقتی که نقش سازمانهای کمونیستی را که بیش از ۸۰ سال در خدمت این طبقه مبارزه کرده و قربانی داده اند، نفی می کند. این احزاب و سازمانها با دادن بالاترین قربانی، سعی در پیوند با طبقه کارگر، سازماندهی و سمت دادن کمونیستی آن نمودند. این سازمان ها به علت شرایط طبقاتی خاص ایران، اشتباهاتی که مرتکب شدند و شرایط سهمناک سیاسی جامعه متأسفانه هنوز نتوانسته اند با طبقه کارگر ادغام شوند. منظور آقای ریاضی از سازمانهای سنتی، سازمانهایی مثل حزب کمونیست ایران در زمان رضاشاه

و ... هستند ولی ایشان تضاد خود با این سازمانها را در پرده ابهام می گذارد.

۲- جناب ریاضی از حزب کارگران ضد سرمای داری صحبت می کند ولی نمی گوید که اندیشه حاکم بر آن چیست؟ آیا این حزب همان حزب کمونیست است؟ سوسیالیسم ای که می گوید، سوسیالیسم مارکس، انگلس، لنین و مائو تسه دون یا سوسیالیسم رژیم دبره و یا سوسیالیسم پیش از مارکس یعنی سوسیالیسم تخیلی و یا سوسیالیسم کائوتسکی و یا تروتسکی است. در عین حال از دمکراسی درون این حزب حرف می زند ولی گویا سانترالیسم دمکراسی را قبول ندارد. زیرا سانترالیسم دمکراتیک که عالی ترین ساختار حزب پیشروی طبقه کارگر است و مخالف فراکسیونیم درون حزبی است، به سازمانهای سنتی تعلق دارد. خلاصه کردن مناسبات درون حزبی به دمکراتیک به مفهوم قبول فراکسیون در حزب طبقه کارگر است. این انحراف بزرگ در ساختار حزب پیشروی طبقه کارگر سر انجام به سازش گرایشات می رسد تا به مبارزه و وحدت آنها. به این جهت دقیقاً در خدمت جان گرفتن و غلبه ایده نولوژی بورژوازی در حزب می باشد که اساساً توسط روشنفکران خرده بورژوا تبلیغ می شود.

۳- ایشان از برپائی سوسیالیسم بعد از نظام سرمایه داری صحبت می کند ولی نمی گوید که ابزار این انتقال و بهتر بگوئیم جا نشینی چیست. انقلاب مسلحانه طبقه کارگر علیه رژیم جمهوری اسلامی یا استحاله رژیم.

۴- و بالاخره جناب ریاضی میگوید "پس از استقرار نظام سوسیالیستی حیات "حزب کارگران فعال ضد سرمایه داری" نیز به پایان می رسد." این موضع گیری به روشنی نشان می دهد که اندیشه او عمیقاً ضد مارکسیستی است. زیرا مارکس و انگلس برای این انتقال اولاً حزب پیشقراول طبقه کارگر - حزب کمونیست - را ضروری می دانند. انقلاب قهر آمیز را مامای جامعه سوسیالیستی از بطن جامعه سرمایه داری بر می شمرند. مهمتر از همه، مسئله ای که در تفکر آقای ریاضی غایب است، دولت انقلابی طبقه کارگر یعنی دیکتاتوری پرولتاریاست که تحت رهبری حزب کمونیست می بایست تا آخرین فاز جامعه سوسیالیستی مبارزه قهری طبقه کارگر علیه سرمایه داران را سازمان دهد.

جنبش کارگری، ... بقیه از صفحه پنجم

لنین و ماتوتسه دون بر مبنای تئوریهای مارکس، با تحلیل مشخص از اوضاع مشخص در جامعه سوسیالیستی گفتند: هنوز کی بر کی روشن نیست. عروج و افول شوروی و چین سوسیالیستی این نظریه را با وضوح هر چه تمام تر به اثبات رسانید.

ماتوتسه دون در درباره تضادها می گوید، تضاد عمده خصلت جامعه را تعیین می کند مثلاً تضاد عمده جامعه سرمایه داری و جامعه سوسیالیستی، تضاد پرولتاریا با بورژوازی است. ولی جهت عمده تضاد ماهیت پدیده را معین می سازد. اگر جهت عمده تضاد بورژوازی باشد - حاکمیت بورژوازی - جامعه سرمایه داری است ولی وقتی جهت عمده تضاد پرولتاریا باشد - حاکمیت پرولتاریا - جامعه سوسیالیستی است. در نتیجه مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی با شدت ادامه دارد. هر چقدر که بورژوازی در نتیجه اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابات فرهنگی ضعیف تر می شود، به همان قدر تلاش اش برای حفظ زندگی و غضب مجدد قدرت همه جانبه تر و بیشتر می گردد. پرولتاریا نیز در پیش برد سوسیالیسم برای محو طبقات تلاش روز افزونی را علیه بورژوازی به کار می برد. در نتیجه دیکتاتوری پرولتاریا جهت پیشبرد مبارزه طبقاتی علیه بورژوازی دارای اهمیت حیاتی است. این دیکتاتوری باید توسط دولت طبقه کارگر و حزب پیشقراول آن - حزب کمونیست - که در شوراها هژمونی دارد، اعمال شود. وقتی جناب ریاضی از پایان حیات حزب اش پس از به قدرت رسیدن طبقه کارگر صحبت می کند، دقیقاً در مقابل تهاجم ایده نولوژیک - سیاسی بورژوازی در شوراها کارگری جا خالی می کند. این عملاً کرنش و سجده در مقابل بورژوازی از قدرت ساقط شده در شوراها کارگری است. این به معنای خلع سلاح طبقه کارگر و باز کردن راه بورژوازی به قدرت مجدد است.

به این جهت اندیشه آقای مهدی ریاضی با تمام زرق و برق چپی که دارد و با وجود انتقادات سازنده ای که به نظرات آقای عظیم زاده می کند، با وجود ارائه تجارب مثبتی از جنبش های کارگری، راست روانه و تظاهر ایده نولوژی بورژوازی در جنبش کارگری است.

او جهت پالایش جنبش کارگری از جریانات و گرایش های فکری چون گرایش آقای

عظیم زاده، اخطار می کند که "برخورد فرقه گرایانه برخی افراد در درون «کمیته هماهنگی» نسبت به «کمیته پیگیری»، دست گرایشات راست گرا را در درون کمیته پیگیری برای تداوم حیات سیاسی باز می گذارد." و معتقد است همه کارگران گرایش ماشاات جویانه کمیته پیگیری را نمی شناسند همانطور که از طرف "همه کارگران رادیکالیسم «کمیته هماهنگی» به وضوح درک و تجربه شده است" ما مایل هستیم که گرایش "رادیکال" و مسلط در جنبش کارگری را قدری بررسی نماییم.

یکی از افراد مؤثر این بخش از جنبش کارگری که از سازمان دهندگان "کمیته هماهنگی" نیز هست، آقای محسن حکیمی است.

او در رابطه با مناسبات کارگر و نظام سرمایه داری چنین می گوید:

"ضدیت عینی و مادی کارگران با سرمایه داران آنان را به نفی این نظام می کشاند بی آنکه لزوماً و حتی به بدیل اثباتی آن یعنی سوسیالیسم رسیده باشند."

این واقعیتی است که اساساً جامعه سرمایه داری بر بنیان کار و سرمایه شکل گرفته و به این جهت تضاد عمده آن تضاد کار و سرمایه است و از این دیدگاه ضد سرمایه داری است. ولی تضاد کار و سرمایه تعیین کننده سمت گیری حرکات جنبش های کارگری نیست. همان طور که از سیصد سال پیش تا کنون فعالیت های اقتصادی کارگران ضد سرمایه داری بوده ولی سرمایه داری کماکان نظام حاکم است. سمت ضد سرمایه داری بودن هر جنبشی از این طبقه بستگی به این دارد که چه ایده نولوژی و سیاستی بر آن حاکم است. اگر کمونیسم علمی (تئوریهای مارکس، انگلس، لنین و ماتوتسه دون) بر جنبش کارگری حاکم باشد و سیاست حزب کمونیست در آن جا افتاده باشد، این جنبش سمت ضد سرمایه داری دارد و پایش را با سرگونی نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی می گذارد. مثل جنبش طبقه کارگر تحت رهبری بلشویسم که تزاریسیم را درهم کوبید و تشکل های کارگری تحت رهبری حزب کمونیست ایران که نقش فعالی در انقلاب گیلان ایفا نمودند.

ولی اگر ایده نولوژی و سیاست بورژوازی و یا خرده بورژوازی بر جنبش کارگری حاکم باشد، این جنبش سمت ضد سرمایه داری ندارد. بلکه اهرمی است در دست

بورژوازی و حتی در دست امپریالیسم. مثل جنبش های کارگری پیش از جنگ جهانی اول تحت رهبری انترناسیونال دوم و در راس آن کائوتسکی که عملاً به تقویت امپریالیسم آلمان و رو در رو قرار دادن طبقه کارگر کشورهای مختلف انجامید، جنبش کارگری تحت رهبری منشویسم در روسیه و جنبش کارگری تحت رهبری حزب توده که از آن استفاده ابزاری می کرد. این مسئله از آن جا ناشی می شود که تشکلات اتحادیه ای و یا سندیکائی کارگران بر پایه تشکل فروشندگان نیروی کار است و سمت حرکت این نیروی کار متشکل نیز تابع جهان بینی و سیاست حاکم بر آن است. در کشورهای امپریالیستی نیروی کار متشکل تحت سیاست سرمایه، بهترین و ایده آل ترین موقعیت در خدمت طبقه حاکم است. به این جهت، تکرار مکرر "ضد سرمایه داری" بودن نا آگاهانه کارگر در پروسه تولید هیچ دردی را از جنبش کارگری دوا نمی کند. لنین در مورد مبارزه اقتصادی کارگران، چنین می گوید: "مبارزه اقتصادی کارگران، همان گونه که دیدیم، در موارد بسیار زیادی به سیاست بورژوائی، مذهبی و غیره پیوند دارد (اگر چه این پیوند نا گسستی هم نیست).

(لنین - چه باید کرد)

چشم فرو بستن به روی این واقعیات و فریاد بر آوردن و تکرار کردن این که "ضدیت عینی و مادی کارگران با سرمایه داران آنان را به نفی این نظام می کشاند..." جز فریبی بیش نیست زیرا فقط آن جنبش کارگری می تواند به نفی نظام سرمایه داری کشیده شود که تحت رهبری حزب کمونیست باشد. بسیاری از جنبش های "رادیکال" طبقه کارگر به دلیل همین فقدان، پایشان در همین نظام سرمایه داری قلاسه شده است. به این جهت این انحراف ثمری جز سر فرود آوردن در مقابل جنبش خود بخودی و مطالباتی کارگران و حاکمیت ایده نولوژی بورژوازی، ندارد. این بیان بسیار مشخص نظریات اکونومیستی و رفرمیستی آقای حکیمی در لفاظیه "رادیکال" می باشد.

یکی از عواملی که حکیمی را به این نتیجه می رساند که تحت هر شرایطی "طبقه کارگر به طور خود انگیخته یا خود جوش هم با سرمایه داری مبارزه می کند" درک نادرست او از نقش دانش و مبارزه طبقاتی در پروسه شناخت است.

او می گوید "کارگر در همان تجربه روزمره خود سرمایه داری را می شناسد

باید این شناخت فعال گردد.

این یک درک مکانیکی و بسیار نادرست از پروسه شناخت است که به نفعی لزوم عنصر آگاه (کمونیسم علمی) در به دست آوردن شناخت صحیح می انجامد.

در سومین مرحله از پروسه شناخت، فقط و فقط حزب پیشرو طبقه کارگر (حزب کمونیست) می تواند تئوری و سیاست انقلابی پرولتاریا را به پراتیک اجتماعی تبدیل نماید و صحت آن را مورد ارزیابی قرار دهد. آقای حکیمی از بیان این مسئله حیاتی لب فرو می بندد چون که ضد تشکیلات کمونیستی است.

مسئله دیگری که آقای حکیمی را به یک اکونومیست تمام عیار تبدیل می کند، درک عجیبی است که او از آن تشکیلاتی دارد که می خواهد ایجاد کند.

"بنابراین منظور من از تشکل، سازمان غیر حزبی و دائمی طبقه کارگر است" آنچه محل مناقشه است نوع این تشکل است... منظور ماهیت و، بهتر بگویم، سیاست و هدف حاکم بر تشکل کارگری است."

"تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه" است و "مبارزه با سرمایه داری هیچ معنایی جز مبارزه با لغو کار مزدی ندارد" (نگاه - دفتر پانزدهم)

از این جهت معتقد است که اتحادیه اش با دو معیار از اتحادیه های رفرمیستی - اکونومیستی (تریدینونیستی) جدا می شود:

۱- ضد سرمایه داری بودنش
۲- مبارزه برای لغو کار مزدی
برای صحت و یا عدم صحت این ادعا مجبور هستیم دوباره به نقطه نظرات خود حکیمی رجوع کنیم:

"اگر بپذیریم که مستقل از آگاهی کارگران - مبنای عینی و مادی برای ستیز و مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری وجود دارد که خود زائیده تضاد ماهوی بین کار و سرمایه است، پرسش این است که چرا نباید این مبنا را پایه ایجاد تشکل کارگری ضد سرمایه داری (و نه رفرمیستی) قرار داد؟" و در مورد ضد سرمایه بودن کارگر می گوید "ضدیت در عنصر خود انگیزگی ناخود آگاهانه است."

اولا چه در اتحادیه های رفرمیستی - اکونومیستی و چه در اتحادیه های زرد و چه در اتحادیه هایی که توسط حزب کمونیست رهبری می شوند، اساساً پایه و بنیان حرکت کارگران همان تضاد کار و سرمایه است. در نتیجه بین هیچ اتحادیه ای بر این مبنا اختلافی نیست و چون ضد سرمایه دار بودن کارگران در عنصر خود انگیزگی آنها وجود دارد، نتیجتاً تمام اعضای اتحادیه های

کارگری، چه زرد و چه سرخ، خود انگیزته (ناآگاهانه) ضد سرمایه داری هستند. در این صورت ضد سرمایه داری بودن نیز دلیل تفاوت ماهوی تشکل "رادیکال" آقای حکیمی با اتحادیه های زرد نیست.

آنچه که می تواند اتحادیه های کارگری اکونومیستی - رفرمیستی را از اتحادیه های رادیکال و انقلابی جدا کند همان طور که خود آقای حکیمی نیز به نوعی اقرار دارد، سیاست و هدفی است که این اتحادیه ها اتخاذ می کنند.

حکیمی خصوصیات اتحادیه "رادیکال" اش را چنین توضیح می دهد: ۱- ضد سرمایه داری است. ۲- بدیل سیاسی - اقتصادی خاصی به نام سوسیالیسم را در مقابل سرمایه داری قرار نمیدهد. ۳- در سیاست دخالت می کند. ۴- وابسته به دولت و تشکل های سرمای داری نیست. ۵- هر انسانی که نیروی فکری و یدی خود را می فروشد میتواند عضو اتحادیه شود. ۶- سازمانیابی کارگران در اتحادیه بر اساس رشته صنعت است. ۷- این اتحادیه یک سازمان علنی است. ۸- کارگران چپ کارگران غیر چپ را جلب می کنند. ۹- چه نوع سازمانی برای کسب قدرت شکل می گیرد، روشن نیست. ۱۰- ویژگی های فوق خصوصیات تشکل کارگری ضد سرمایه داری را در عام ترین شکل آن بیان می کند.

در مورد بند یک در فوق صحبت کردیم. ۹ بند دیگر نیز دقیقاً خصوصیات تشکل های کارگری رفرمیست - اکونومیستی نیز می باشند و هیچ مرز روشنی را با آنها نشان نمی دهد. همه آنها علنی هستند. در سیاست هم دخالت می کنند. از کارگران یدی و فکری عضو می گیرند. وابسته به دولت و یا سازمانهای سرمایه داری نیستند.

سیاست اتحادیه "رادیکال" آقای حکیمی: "در عین عزیمت از خواست های رفاهی و روزمره کارگران برای الغاء سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم مبارزه می کنند و در منشور سیاسی خود (و نه در "برنامه" ی ایده نولوژیکی از نوعی که تا کنون "احزاب" مدعی نمایندگی طبقه کارگر اعلام کرده اند) به صراحت این را به عنوان هدف خود اعلام می کند." جمله اول این منشور درست است. ارتقاء سطح مبارزه تا استقرار سوسیالیسم. معضل دردناکی که جناب حکیمی با آن دست به گریبان است، جا به جایی سوسیالیسم و کمونیسم است. این درست است که در سوسیالیسم نظام سرمایه داری واژگون می شود ولی سیستم مزدی به علت وجود مبارزه طبقاتی، رشد ناموزون انقلاب سوسیالیستی در جهان و

لیکن به این شناخت بی واسطه آگاهی ندارد. برای آن که به این شناخت آگاه شود به یک واسطه یا عامل وساطت بخش نیاز دارد، که همان آموختن دانش سوسیالیستی است." در جهان بینی علمی طبقه کارگر که مانوتسه دون آن را فرموله کرده است، پروسه شناخت دارای سه مرحله است: مرحله اول شناخت حسی است. در این مرحله اطلاعات لازم از محیط کار و مبارزه مشخص در مغز یک کارگر انعکاس می یابد.

مرحله دوم تجزیه و تحلیل این اطلاعات، نتیجه گیری و اتخاذ سیاست و برنامه است. مرحله سوم پیاده کردن سیاست و برنامه و ارزیابی صحت و یا نادرستی آنها در عمل است.

کارگر برای اینکه بتواند ضد سرمایه داری موضع بگیرد (چه آگاهانه و چه نا آگاهانه)، می بایست در مرحله دوم شناخت دارای معیارهایی باشد تا بتواند با آنها اطلاعات پراکنده خود را جمع بندی کند. این معیارها عبارتند از تئوریهای کمونیسم علمی، جمع بندی تجارب بخش های مختلف جنبش کارگری بین المللی و مشخصاً قوانین مبارزه طبقاتی که توسط حزب کمونیست در جنبش کارگری تزیق می شود.

در نتیجه مرحله دوم پروسه شناخت احتیاج به اطلاعات و در ضمن معیارهایی برای تحلیل آنها دارد. دقیقاً این معیارها هستند که حرکت کارگر و یا جنبش کارگری را به نفعی و براندازی نظام سرمایه داری می کشاند. در این نقطه است که لنین می گوید: "هر گونه کم بها دادن به نقش "عنصر آگاه" یعنی به نقش سوسیال دمکراسی، معنایش - اعم از اینکه شخص بخواهد یا نخواهد - تقویت نفوذ ایده نولوژی بورژوازی در میان کارگران است..." (لنین - چه باید کرد)

در تفکر آقای حکیمی پروسه شناخت و آگاهی سوسیالیستی دو چیز جدا از هم هستند که یکی بعد از دیگری حادث می شوند.

اول کارگر در همان تجربه روزمره خود سرمایه داری را می شناسد و ضد سرمایه داری می شود. لیکن به این شناخت بی واسطه هنوز آگاهی ندارد.

دوم برای آن که به این شناخت آگاه شود به یک واسطه یا عامل وساطت بخش نیاز دارد، که همان آموختن دانش سوسیالیستی است.

به بیان دیگر شناخت سرمایه داری در نتیجه کار روزانه در مغز کارگر انجام گرفته و پروسه اش بسته شده است و حال

صحنه سیاسی ایران در هفتاد - هشتاد سال اخیر نشان می دهد که خود جریان های مدعی نمایندگی طبقه کارگر - از حزب کمونیست ایران در زمان شاه گرفته تا کنون - مانع متشکل شدن توده کارگران علیه سرمایه شده اند."

غیر از تحریف تاریخ و دروغ بزرگی که این فعال کارگری به خورد کارگران می دهد، موضع شدیداً ضد کمونیستی ایشان را به وضوح مینمایاند. ولی آقای حکیمی طرفدار تبلیغ نوع خاصی از سوسیالیسم است که کمونیسم علمی مارکس نیست.

"منظورم از دانش سوسیالیستی فقط آثار مارکس نیست، بلکه این دانش تمام گنجینه آثار پیش از مارکس که زمینه پیدایش نظریه مارکس را فراهم کرده اند و تمام افزوده های سوسیالیستی نظریه پردازان پس از مارکس و طبعا تمام نقدهائی که بر سوسیالیسم مارکس نوشته شده اند را نیز در بر می گیرند." برای روشن شدن مسئله، موضع مارکس و انگلس را در مورد نام "مانیفست حزب کمونیست" می آوریم: "با وجود این، هنگام نگارش این اثر، ما نمی توانستیم آن را مانیفست سوسیالیستی بنامیم. در سال ۱۸۴۸ عنوان سوسیالیست از سوئی به هواداران مکاتب تخیلی گوناگون یعنی به پیروان اوئن در انگلستان و پیروان فوریه در فرانسه که هر دو در آن زمان گروهک های تک افتاده ای شده بودند و به تدریج زوال می یافتند، اطلاق می شد و از سوی دیگر به انواع افسونگران اجتماعی که براندازی جمیع بلاهای اجتماعی را به کمک وصله کاری هائی وعده می دادند که اندک آسیبی به سرمایه و سود آن نمی رسانند. اینان در هر دو مورد عناصری بودند که در ورای جنبش کارگری جای داشتند و بیشتر از طبقات "تحصیل کرده" یاری می جستند..." (مانیفست حزب کمونیست)

به بیان دیگر عمل کرد مارکس و انگلس عمیقاً با سوسیالیسم آقای حکیمی در تضاد است. آنچه از سوسیالیسم می ماند که با سوسیالیسم ایشان در تضاد نیست، همان سوسیالیسم تخیلی پیش از مارکس و یا سوسیالیسم امپریالیستی بعد از مارکس یعنی همان نقدهائی که بر سوسیالیسم مارکس نوشته شده اند، می باشد. از این رو جنبش کارگری هر شعاری که می خواهد بدهد ولی در جنبش کارگری در جناح راست و اپورتونیستی آن قرار می گیرد.

آقای حکیمی البته با گرایشات دیگر، غیر از سوسیالیسم مارکس "سکتاریسم" مسئله ای

دستور خود قرار داده است.

ولی بهر جهت پیشروان این اتحادیه برای پیشرفت مبارزات خود که حتماً "ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی" است، به آموزش فکری کارگران همت خواهند ورزید.

"جنبش طبقه کارگر یک جنبش ضد سرمایه داری است که هدفش لغو کار مزدی است... آنچه سوسیالیست ها باید انجام دهند سازمان دادن همین جنبش است... رویکرد جنبش "سوسیالیستی" عمومی از زمان انترناسیونال اول به بعد، در تضاد با این بوده است.

سو سیالیست ها که من



سکتار بیستها بخوانم."

نا گفته پیداست که جنبش کارگری بر تمام دستاوردهای انترناسیونال اول که مارکس و انگلس بنیان گذار آن بودند و تئوریهای جهان شمول لنین و مائوتسه دون، خط بطلان می کشد و مهر مشتمت کننده ای هم به فعالین این اندیشه یعنی کمونیستها می زند. "سکتاریست ها"

در مورد فعالیت کمونیست های ایران نیز ما همین انحراف فکری و موضع ارتجاعی را در آقای حکیمی می بینیم: "نگاهی به

ضرورت فعالیت بشری در پروسه تولید، سریعاً از بین نمی رود. وقتی آقای حکیمی می خواهد در سوسیالیسم کار مزدی را لغو کند، به طور روشن نشان می دهد که نه از سوسیالیسم درک دوشنی دارد و نه از کمونیسم و نه از انقلاب اجتماعی. اشکال دیگر حکیمی تنفرش از این لغت لعنتی "ایده تئولوژی" است. زیرا لنین ثابت کرده است که بشر دو ایده تئولوژی را بیشتر نمی شناسد ۱- ایده تئولوژی پرولتری (که ما به آن کمونیسم علمی می گوئیم) و ۲- ایده تئولوژی بورژوازی. آقای حکیمی با ایده تئولوژی اول سر جنگ دارد. به این جهت برای شکستن تأثیر شگفت انگیز و افشاگرانه گفتار لنین، سعی می کند از این لغت لعنتی بگریزد. او گام دیگری جلو می گذارد و مخالفت شدیدش را با حزب طبقه کارگر (حزب کمونیست) بیان می دارد: "پیشروان کارگری را تحت عنوان "حزب" از توده کارگران ... جدا نکند." و علیه سانترالیسم دمکراتیک که انقلابی ترین ساختار سازمان رهبری کننده طبقه کارگر است، می فرمایند: "ساختارش شورائی باشد به طوری که - برخلاف ساختار مبنی بر "کمیته مرکزی" و "سانترالیسم - دمکراتیک - کارگران بتوانند هر زمان اراده کنند منتخبان خود را عزل و نمایندگان دیگری را جایگزین آن کنند."

در نتیجه در این اتحادیه، عملاً ایده تئولوژی ضد کمونیستی حاکم است به این دلیل آموزش کارگران نمیتواند سمت گیری سرنگونی بورژوازی، استقرار سوسیالیسم و پیش برد مبارزه طبقاتی تا به آخر را در بر داشته باشد. در آن هیچ تشکیلاتی به ویژه تشکیلات حزب کمونیست که بر مبنای مرکزیت - دمکراتیک شکل گرفته است و تنها سازمانی است که می تواند طبقه کارگر و خلق را برای سرنگونی بورژوازی متشکل کند، جایی ندارد و نباید پا بگیرد. در عین حال که این اتحادیه برای استقرار سوسیالیسم مبارزه می کند ولی "بدیل سیاسی - اقتصادی به نام سوسیالیسم را در مقابل سرمایه داری قرار نمی دهد به این جهت ابزار این سرنگونی را نیز نه میتواند فراهم کند و نه ایده تئولوژی و سیاست چنین عمل واژگون سازی را در اختیار دارد. به این جهت، فعالیت هایش در چار چوب رژیم سرمایه داری محدود می ماند. البته و صد البته، فعالیت چنین اتحادیه ای هم علنی است. از نظر مضمون (ضد سرمایه داری بودن) همانند اتحادیه اکونومیستی - رفرمیستی است. از نظر مبارزات عملی همان فعالیت ها و مبارزات روز مره اقتصادی و دمکراتیک را در

عراق: رزمندگان ضد اشغال قوی‌تر می‌شوند

ندارد.

"هسته اصلی و مؤسس تشکل کارگری ضد سرمایه داری را توده کارگران جناح چپ تریونیون های کنونی و در درجه اول کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و ...) تشکیل می دهند."

حال به وضوح هر کس می تواند ببیند که آموزش این روشنفکر و فعال کارگری در بین کارگران از چه قماش است و او جنبش کارگری را از چه آشنخورهائی می خواهد برای "لغو کار مزدی" تغذیه کند. نتیجه اینکه آقای حکیمی به عنوان روشنفکر و فعال کارگری با بینش ضد کمونیستی، تشکل کارگری ای را سازمان می دهد که از نظر برنامه و عمل کرد اجتماعی و ساختاری هیچ فرقی با اتحادیه رفرمیستی - اکونومیستی ندارد. هدفی را نیز که معین می کند (لغو کار مزدی) به علت عدم درک درست از ساختار سوسیالیسم و کمونیسم و تکیه بر سوسیالیسم تخیلی و سوسیالیسم امپریالیستی، با اتحاد با گرایش های آنارشیستی، سوسیال دمکرات، چپ مذهبی و ... جز شعار غیر قابل دسترس و غیر ملموس برای طبقه کارگر و غلظاندن آن به دامان بورژوازی مدرن لیبرال، نتیجه ای در بر ندارد.

جنبش کارگری باید به علم رهائی پرولتاریا، به کمونیسم علمی (تئوریهای مارکس، انگلس، لنین و مانوتسه دون) مجهز باشد. به این جهت آن تشکلات کارگری رادیکال هستند که تحت رهبری جنبش کمونیستی (حزب واحد کمونیست ایران) گام به گام در پراتیک اجتماعی، خود را جهت کسب قدرت سیاسی، ساختمان سوسیالیسم، رسیدن به کمونیسم (محو طبقات و کار مزدی) ارتقاء دهد.

این که نظرات اکونومیستی و انحرافی در بسته بندی های "رادیکال" از قبیل نظرات حکیمی ها، امروزه در جنبش کارگری ایران مطرح می شود، کاملا طبیعی و قابل فهم است. جنبش کارگری ایران ده ها سال است که حزب رهبری کننده اش (حزب کمونیست ایران) را از دست داده است و سالها در اثر سرکوب بورژوازی و اشتباهات درونی سازمانهای کمونیستی، تجارب گذشته را از یاد برده است. جنبش نوین کارگری ایران در گام های اولیه خود به طور طبیعی آغشته به

بقیه در صفحه سوم

در گزارشی از بغداد به تاریخ ۲۳ ژوئیه مندرج در نیویورکتایمز آمده است: " آنها بهطور مستمری قوی‌تر می شوند. علیرغم تضمین های داده شده در ماههای اخیر دایر بر این که نیروهای مبارزین عراقی در حال افول هستند، به نظر می رسد که نیروهای شورشی و تروریستها در نبرد با نهادهائی که آمریکا مدافع آنهاست، رشد کرده، خشن تر شده، مقاوم تر گشته و دست به عملیات پیچیده تر از قبل می زنند."

این مقاله گزارش فرماندهان آمریکائی را منعکس می کند که می گویند تعداد حملات به نیروهای آمریکائی و عراقی در سال گذشته به طور ثابتی تداوم یافته و به طور متوسط به ۶۵ حمله در روز رسیده است. اما رشد این حملات و پیچیده تر شدن آنها و افزایش توانائی مبارزین در پرکردن جای افرادی که از صحنه نبرد خارج شده و یا کشته شده اند، برای آمریکائیان علی السویه فرض می شود. در حالی که در سال ۲۰۰۳ تا نیمه سال ۲۰۰۴، متوسط حمله به نیروهای اشغالگر روزانه ۲۵ بار بود.

یک افسر اطلاعاتی آمریکا که نمی خواست اسمش فاش شود، چون که اجازه ی چنین مصاحبه ای را نداشت به نیویورکتایمز گفت: ما تعداد زیادی از شورشیان را دستگیر کرده و یا می کشیم. اما آنها سریعاً جایگزین شده و ما قادر به جلوگیری از عملیات آنها نیستیم. گوئی همیشه یک شورشی منتظر است تا وظیفه ای را به عهده بگیرد.

همان روز، لوس آنجلس تایمز گزارشی از همان افسر اطلاعاتی از بغداد را منتشر کرد که فرماندهان عالی رتبه نظامی آمریکا معتقدند که شورشیان مخالف اشغال قادرند حملات را با همین تعداد روزانه، حداقل به مدت ۶ ماه، ادامه دهند و معتقدند که آمریکا در ظرف ۵ سال آینده تسلیم خواهد شد.

همانگونه که نظامیان به لوس آنجلس تایمز گزارش کرده اند، بمبگذاریهای انتحاری بیش از پیش خشن تر شده و در جاده ها و با تعداد ۶۵ بار در روز و ۵۰۰ بار در هفته، ادامه می یابند و شورشیان از پشتیبانی مردم برخوردارند. اما این تصویر توسط اطرافیان بوش و مشخصاً دیک چنی و دانالد رامزفلد مخدوش نشان داده می شود. آنها مدعی هستند که جنگ شاید ۱۲ سال طول بکشد.

تداوم مقاومت، زیرآب تلاش کاخ سفید و پنتاگون را، که مدعی اند واشنگتون می تواند شورشیان را شکست دهد، برای پذیرش حقانیت جنگ توسط مردم آمریکا، می زند.

بر اساس آخرین بررسی های موسسه گالوپ به تاریخ ۲۶ ژوئیه، اکثریت رأی دهندگان آمریکا یعنی ۵۳ به ۴۳٪ می گویند آمریکا پیروز نخواهد شد. در میان اکثریت، یک سوم یعنی ۳۲٪ نه می گویند و ۲۱٪ آنها می گویند شاید نتواند پیروز شود.

افسانه زرقاوی

رسانه های عمومی انحصاری که سرخ تبلیغاتی شان را از کاخ سفید و بالاترین مقامات پنتاگون می گیرند، شورشیان ضد آمریکائی در عراق را عمده تا مبارزین خارجی معرفی می کنند که تحت رهبر القاعده در عراق، ابوموسی الزرقاوی، قرار دارند. مع الوصف، ژنرال جون کاستر رئیس سازمان جاسوسی آمریکا در مرکز فرماندهی، در مصاحبه ی مطبوعاتی با سایت خبری اینترنتی واقع در نیویورک تحت رهبری بلومبری، گفت: یکی از بزرگترین تصورات غلط در مورد الزرقاوی این است که او را همانند ستاره موسیقی راک می کنند که قطعه ی مبارزین خارجی را می نوازد که سرازیر شدن هزاران خارجی به عراق را عهده دار است.

کاستر می گوید: " از ۱۵۰۰۰ نفر مظنون به شورشی بودن از زمان اشغال عراق در مارس ۲۰۰۳، تنها ۳۰۰ نفر غیرعراقی هستند و اکثر کشته و اسیر شده گان شورشی، از سنی های عراقند و حتا در شبکه ی الزرقاوی نیز تعدادی عراقی اند. کاستر، با قبول این که راه حل نظامی برای جلوگیری از شورش در عراق ممکن نیست، می افزاید که شورشیان عراقی طیف وسیعی از سنی های عرب را در بر می گیرند که هدف واحدی دارند اعم از این که جهادی باشند یا ناسیونالیست: آمریکا و متحدین اش باید از عراق بیرون روند."

حمایت از مقاومت مسلحانه در عراق اشغالی علیه ۱۶۰ هزار نیروی آمریکائی و متحدین خارجی اش، تنها محدود به سنی ها نمی شود که ۲۰٪ از جمعیت ۲۵ میلیونی عراق را تشکیل می دهند. گزارشگر روزنامه بوستون گلاب در ۱۰ ژوئن نوشت که یک بررسی داخلی تحت هدایت آمریکا و متحدین اش نشان می دهد که ۴۵٪ مردم از حملات شورشیان حمایت می کنند و این امر باعث می شود که اطلاعات دقیقی از آنها به دست نیاید. تنها ۱۵٪ مردم گفتند که شدیداً از آمریکا و متحدین اش پشتیبانی می کنند.

نفرت از آمریکا دارد زیاد می شود

عراق.... بقیه از صفحه نهم

۱۰ لشکر تا آخر تابستان سال آینده، هستیم. او اضافه کرد که بعد از یک هفته طولانی فاکت‌یابی در ماه پیش به این نتیجه رسیده است که ارتش و نیروی دریایی نسبت به سیاست خارجی تهاجمی بی تفاوت می‌گردند.

(داگ لوریمر- هفته‌نامه سبزه‌های چپ
۳۱ ژوئیه ۲۰۰۵)

اوضاع جهان.... بقیه از صفحه آخر

رهبری آمریکا داده و در پیمان نظامی ناتو ادغام شده بودند، با افول شوروی و پایان "جنگ سرد" به تدریج سرکردگی آمریکا را دیگر پذیرا نشدند. به عبارت دیگر، رشد ناموزون سرمایه در سطح جهانی که به تفوق ژاپن و آلمان متحد بر آمریکا از نظر اقتصادی، به‌ویژه در بخشهای تولید، بانکداری و امور تجاری و مدیریت منجر گشت، سرکردگی آمریکا را زیر سؤال قرارداد. امروز رقابت سیاسی شدیدی بین آمریکا و کشورهای اروپای آتلانتیک (آلمان، فرانسه و....) در همکاری با روسیه و چین، برای نفوذ بیشتر در بازارهای خاورمیانه و اروپای شرقی (که در آنها با فقدان شوروی خلاء همه جانبه ای وجود آمده)، در گرفته است (۳)*. تمامی قرارو مدارها، کنوانسیونها، پیمانها و برنامه های دوره جنگ سرد، در پرتو شرایط جدید (تشدید در تلاش آمریکا در جهت جهانی کردن "دکترین مونرو" برای استقرار سلطه بلا منازع خود بر منابع سوخت در خاورمیانه بزرگ" از یک سو و مبارزات قربانیان نظام جهانی سرمایه در شکل‌های متنوع علیه سلطه گری نظامی امپراطوری آمریکا از سوی دیگر)، به تشکلهای و نمادهای زائد و اضافی و بی ربط تبدیل گشته اند. این وضع به سرعت سیمای جهان ما را دستخوش یک تحول بزرگ تاریخی قرار داد و شرایط را برای اولین بار، در دوره بعد از "جنگ سرد"، در جهت شکل گیری و رشد جهان چند قطبی آماده

از پمپ بنزین خارج شده و به سوی خانه‌اش برمی‌گشت، نا خود آگاه وارد منطقه ای می‌شود که گویا آمریکاییها عملیات نظامی انجام میدادند، بدون اینکه علامت ورود ممنوع به ورودی منطقه نصب کرده باشند. در این لحظه او مورد حمله یک تک تیرانداز آمریکائی قرار گرفت. تیر اول به چرخ ماشین اصابت کرد، دومی به سر صالحی از روبرو خورد که انگشت دست راست او را نیز زخمی کرد. این مسئله نشان می‌دهد که حداقل یک دست او بالا بوده است.

بیوه صالحی - رقاد الوزان - گفت که در ابتدا موافق ورود سربازان آمریکا به عراق بودم. زیرا آنها مدعی بودند که می‌خواهند ما را آزادکنند. برخی مواقع در بیمارستانی که به‌عنوان دکتر کار می‌کردم، به آنها کمک می‌نمودم. اما دیگر هرگز! اکنون بعد از کشته شدن شوهرم من از آنها نفرت دارم و می‌خواهم آنها را منفرج کنم.

عقب نشینی آمریکا

زیاد شدن نفرت از آمریکا توسط مردم معمولی عراق به خاطر حضور نیروهای اشغالگر آمریکا و متحدین‌اش در عراق، توسط ابراهیم الجعفری نخست وزیر طرفدار آمریکای عراق، طی کنفرانسی در ۲۷ ژوئیه مورد پذیرش قرار گرفت. جعفری، پس از ورود رامزفلد به عراق در همان روز گفت: اشتیاق بزرگ مردم عراق این است که ببیند نیروهای متحدین از عراق بیرون بروند. او در جواب خبرنگاری که سؤال کرد این کار چه زمانی صورت خواهد گرفت گفت هنوز وقت مشخصی برای عقب نشینی معین نشده، اما ما تاکید می‌کنیم و مایلیم که این کار هرچه زودتر به عمل درآید.

در ۲۷ ژوئیه، ژنرال جورج کیسی، فرمانده عالی نیروهای آمریکا در عراق، هم راه با رامزفلد، به خبرنگاران گفت که عقب نشینی بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای آمریکا از عراق در سال ۲۰۰۶ صورت خواهد گرفت. بعد از هشداردهی نظرسنجی عمومی که نشان داد اکثریت مردم آمریکا مخالف حضور نظامی آمریکا در عراقند، امری که روحیهی نیروهای نظامی را پائین آورده، و اینس گفت که ۴ تا ۵ لشکر و شاید ۲۰۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی در اوایل سال آینده از عراق خارج شوند.

در یک شهادت در برابر کنگره، ژنرال بازنشسته‌ی آمریکا باری مک گرافی گفت که مبارزه علیه شورشیان تاثیر روانی روی ما گذاشته‌است. ما ۱۷ لشکر جنگی تا به امروز داشته‌ایم. ما مجبور به عقب نشینی

لوس آنجلس تایمز ۲۴ ژوئیه گزارش می‌دهد که نفرت از حضور نیروهای آمریکائی در بغداد، به‌خاطر کشتار و تکرار کشتار بدون مجازات عاملین آنها می‌باشد. به‌عنوان مثال گزارش شده که در ۶ ژوئیه یک زره‌پوش آمریکائی در حال گذار به خود روئی آتش گشود که تازه در حال خروج از مرکز فرماندهی واحد نیروهای پلیس عراق برای جنایات عمده بود. ظاهراً به‌این اعتبار که گویا سرنشینان آن در حال کمین گذاری بودند. یک نفر از سرنشینان خود رو را کشتند و دیگری را زخمی کردند. سربازان آمریکائی سپس به راه خود ادامه دادند.

این گونه تیراندازی‌ها در بغداد نادر نیستند. راننده خود رو فردی معمولی نبود. او ژنرال مجید فرجی رئیس نیروی پلیس برای مجازات عمده‌بود. فرد دیگری هم که در خود رو بود سلاح نداشت...

فرجی که توسط آمریکائیها به عنوان ژنرال شناخته شده بود بر روی تخت بیمارستان به ممبرلوس آنجلس تایمز گفت: دلیل این که آنها روی ما آتش گشودند این بود که آنها بی‌ملاحظه‌اند. هیچ کس هم آنها را مجازات نمی‌کند یا به شکایت از آنها رسیده‌گی نمی‌شود... نفرت از آمریکائیان در حال ازدیاد است. من خودم از آنها متنفرم.

حرفهای فرجی توسط یک معمار کرد عبدالجبار جمود تاکید شد. برادر بزرگتر او کمی قبل در بغداد در حال عبور از جاده در ۲۷ ژوئن توسط یک خود رو نظامی آمریکائی کشته شده‌بود. او برای دیدار از خانواده‌اش، از سوئیس به‌عراق برگشته بود... لوس آنجلس تایمز اضافه می‌کند که در بغداد هیچ‌یک از ماموران آمریکائی قادر نیستند نمونه‌ای را نشان دهند که سربازی آمریکائی به‌خاطر گشودن آتش روی مردم مورد بازخواست قرار گرفته‌باشد. آنها روزانه دشمنان جدیدی برای خود به‌وجود می‌آورند. یک نظامی آمریکائی می‌گوید او تمام تیراندازیها به سوی عراقی‌ها توسط سربازان آمریکا را که به مرگ عراقی انجامیده‌است، مورد بررسی قرار داده و نمونه‌ای را ندیده که به دلیل تیراندازی مثلا در نقاط بازرسی ماشینها و یا در ترافیک مورد مواخذه قرار گرفته باشد.

نمونه دیگری از بی توجهی آمریکائیان به زنده‌گی غیر نظامیان عراقی، کشته شدن دکتر یاسر صالحی بر اثر تیراندازی سربازان آمریکائی در ۲۴ ژوئن بود. او نماینده‌ی ویژه‌ی عراق نزد روزنامه‌های زنجیره‌ای "سواران شب" آمریکا بود. او که

www.ranjbaran.org

به سایت

حزب رنجبران ایران

خوش آمدید

اوضاع جهان.... بقیه از صفحه دهم

اکبرگنجی و اپوزیسیون بورژوائی!

ساخته است. مبرهن است که ایجاد جهان چند قطبی این بار بدون همبستگی بخشهای مهمی از اروپای "سوسیال" با قربانیان نظام جهانی سرمایه در کشورهای جنوب (کشورهای حاشیه ای و پیرامونی جهان سوم) نمی‌تواند به وجود آمده و درمقابل بربریت حرکت سرمایه به سرکردگی آمریکا قد علم کند.

۳ - شرایط در اکثر کشورهای پیرامونی، به‌ویژه در کشورهای آفریقایی، اسف بارتر و بحرانی تر شده است. مطابق گزارشی که اخیراً از طرف بخش "برنامه توسعه" سازمان ملل متحد تهیه گشته است، از جمعیت ۶ میلیارد و سیصد میلیون نفری مردم جهان: کمی بیشتر از سه میلیارد نفر دچار سوء تغذیه بوده و یک میلیارد نفر از آنان در زاغه ها، کوخ ها، زیر پلها و ... هر شب گرسنه می خوابند. این ارقام شامل آن انسانهایی که در جریان روز از گرسنگی می میرند، نمی شود. ۸۵ درصد از این قربانیان در کشورهای آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین زندگی می‌کنند. در این کشورهای جهان سوم، مقدار متنابهی از درآمدهای سالانه خرج خرید کالاها و لوازمی می‌شود که کوچکترین کمکی به بهبود زندگی مردمان این کشورها نمی کند. اکثر این کشورها، که باخشکسالی و قحطی و مرگ و میر از گرسنگی از یک سو و با جنگهای داخلی از سوی دیگر گریبان گیرند، هر ساله متجاوز از ۷۰ میلیارد دلار از درآمدهای ملی خود را خرج خرید اسلحه و گسترش نیروهای امنیتی و انتظامی می‌کنند و در نتیجه مقدار بسیار ناچیزی از درآمدهای سالانه را به مصرف ایجاد مسکن، تولید و یا خرید وسایل طبی و بهداشتی و غذا می‌رسانند. گزارش سازمان ملل متحد کوچکترین اشاره ای به میزان و عمق فساد مالی و ارتشا در این کشورها نمی کند. سیاست های "خصوصی سازی" و "ضد عمومی سازی" همراه با برنامه های نظامیگری آمریکا در دوره رژیم بوش و گسترش پایگاه ها نظامی مجهز به زندانهای بزرگ آمریکائی در کشورهای آسیا و آفریقا و وابستگی طبقات حاکمه این کشورها به آمریکا، شرایط را پیچیده تر و راه خروج از اوضاع اسف بار را دو چندان مشکلتر ساخته است. در پانزده سال گذشته (۱۹۹۱-۲۰۰۵) فروپاشی شوروی و "بلوک شرق"، پایان دوره "جنگ سرد" و نتیجتاً پایان تضاد بین "شرق" و "غرب" باعث گشته که تضاد بین "شمال" و "جنوب" که تضاد عمده و واقعی در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری بود. عیان تر گردد. در این راستا آمریکا که

اما آنچه که طی دو ماه اخیر توسط اپوزیسیون بورژوائی درحمایت از گنجی و قهرمان سازی از وی صورت گرفته است، نشان از آن دارد که نظرات گنجی بسیار هم باب طبع شان می باشد.

مدینه فاضله اکبر گنجی نظام سرمایه‌داری لیبرال است. هم اکنون نظام سرمایه‌داری، جهان را به لبه‌ی پرتگاه بربریتی رسانده است که ثروت، رفاه و امکانات را در یک قطب برای اقلیتی ناچیز از انسانها تمرکز داده و در قطب دیگر اکثریت عظیم مردم جهان را به فقر و گرسنگی، فلاکت و دربه دری، فحشاء و مرض، فروش انسانها، جنگ و بی خانمانی، تخریب محیط زیست و غیره کشانده است.

در تمامی گفته‌ها و نوشته‌های اکبر گنجی دفاع پرشور از اوتوپی دموکراسی موج می‌زند. اما از اشاره کوچکی هم شده به اعدام دهها هزار انسان سیاسی، برپائی دارها در میدانها، تجاوز به زنان و دختران سیاسی در زندانها، از کشتار چند هزار زندانی سیاسی در تابستان ۶۷، به جرم عدم تمکین به رژیم که حتا آیت الله منتظری را به او کشت واداشت، از استثمار بی رحمانه ی کارگران و زحمت‌کشان که به‌عمرم درخواست شندرغاز مردهای معوقه شان، خونشان جاری می شود و اجازه‌ی اعتراض هم به آنها داده نمی شود، از تحقیر و توهین به زنان مبارز ایران و تحمیل مردسالاری قرون وسطانی به آنها، از سرکوب جوانان و نابودکردن نشاط و شادابی از چهره‌های شان، از لشکرکشی به کردستان و کشتن هزاران نفر که آزادی را فریاد می زدند و سرکوب دیگر ملیتها و اقلیتهای مذهبی و ... ، خبری نیست.

چه‌گونه می‌توان مدعی دفاع از دموکراسی شد ولی این همه جنایت علیه حقوق بشر، علیه آزادی و دموکراسی شهروند ایرانی را محکوم نساخت و یا نادیده گرفت؟!

در این جا است که خط انقلابی دموکراتهای پیگیر پرولتری از خطر فرمیستی دموکراتهای لیبرال بورژوائی از هم جدا می شود. خط اولی انسانها را درجاده‌ی آزادی و رهائی به پیش هدایت می‌کند و خط دومی، انسانها را در سراب رسیدن به آزادی دردهلیزهای پر پیچ و خم دیکتاتوری بورژوائی محصور نگه می‌دارد.

برای آزادی بی‌قید و شرط کلیه ی زندانیان سیاسی، مبارز مه‌کنیم!
رسیدن به آزادی در گرو استقرار سوسیالیسم است!

اکبرگنجی، زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، بعد از بیش از ۷۰ روز اعتصاب غذا در بر اثر فشارهای روحی و جسمی که زندانبانان برایش به‌وجود آورده بودند، مجبور شد سرانجام اعتصاب غذای خود را بشکند.

او که از مدافعین سرسخت رژیم و مریدان خمینی بوده و در ساختن دستگاههای نظامی و امنیتی رژیم شرکت داشت، در دهه‌ی اخیر تدریجاً به جناح منتقد و اصلاح طلب آن تبدیل شده و افشاگریهای درمورد دستگاههای شکنجه و ترور رژیم و سردمداران آن، به بالارفتن درک مردم از ماهیت هیولائی دین در قدرت، کمک موثری نمود.

سردمداران رژیم که از افشاگریهای او سخت آشفته شده بودند، بعد از شرکت وی در کنفرانس برلین در آوریل ۲۰۰۱، او را دستگیر کرده و در دادگاه فرمایشی بالاخره به ۶ سال حبس محکوم نمودند.

اکبرگنجی با ارائه چندین نوشته از زندان نظیر "مانیفست جمهوری‌خواهی" در شرایطی که "اصلاح طلبان" در قدرت در عمل رسوا شده و بورژوازی لیبرال ایران احتیاج به چهره‌های جدیدی داشت، دیدگاه بورژوا-لیبرالیستی خود را درمورد استقرار دموکراسی در ایران، بیان داشت و مبارزه‌ی خود را با سران رژیم این بار بر روی خامنه‌ای که در راس هرم قدرت قرار دارد، متمرکز نمود.

دستگیری، زندانی کردن و شکنجه و آزار افراد به جرم اعتقاد و بیان آن، سکه رایج در نظامهای حاکم در ایران اعم از سلطنتی و جمهوری بوده است. این امر تجاوز آشکاری است به حقوق بشر که ظاهراً مورد قبول دولتهائی است که در سازمان ملل متحد شرکت دارند. اما در باطن این نظامها و مشخصاً رژیم جمهوری اسلامی ایران، برای حفظ سلطه ی خود، به برگرداندن تاریخ به دوران سیاه قرون وسطا مشغول هستند. بوش و خامنه‌ای یک عمل را در دولباس مختلف انجام می‌دهند!

سالهاست که آزادی بدون قید و شرط زندانیان سیاسی به یکی از خواسته‌های به‌حق کلیه ی مردم آزادی‌خواه و دموکرات و در پیشاپیش آنها کمونیستها، تبدیل شده است. به این اعتبار، حزب رنجبران ایران با اعتقاد به دموکراسی پی‌گیر پرولتری، رژیم جمهوری اسلامی ایران را به‌دلیل زیر پا گذاشتن حقوق بشر درمورد زندانیان سیاسی، محکوم کرده و از حق این زندانیان دفاع کرده است.

اوضاع جهان.... بقیه از صفحه یازده

جدال بر سر.... بقیه از صفحه آخر

در سال ۱۹۴۵ امپریالیسم ژاپن از نظر نظامی فاقد هرگونه دورنمای پیروزی بود. قدرتمندترین متحد ژاپن یعنی فاشیسم هیتلری در ۸ ماه همان سال بدون قید و شرط تسلیم گشته و کشورهای اروپائی آزاد گشته بودند. در واقع از سال ۱۹۴۳ ابتکار عمل نظامی در مقابل امپریالیسم ژاپن، به دست نیروهای متفقین افتاده و قدرت صنعتی آمریکا به مثابه یک فاکتور اساسی در ارتباط با نتیجه جنگ عمل می نمود. علاوه بر آن نیروهای آزادی بخش خلق در چین، جنگ های پارتیزانی در کره، منچوری، برمه، ویتنام، مالزی و فیلیپین، بخش اعظم نیروهای نظامی امپریالیسم ژاپن را به چالش طلبیده و نیروهای ژاپن درگیر مقابله با این مبارزات بودند. در سال ۱۹۴۴ تولید صنعتی ژاپن به پائین ترین حد خود رسیده بود. در اوائل سال ۱۹۴۵ ذخیره انرژی ژاپن، آن اندازه کاهش یافته بود که بخش اعظم نیروی دریائی ژاپن قادر به شرکت در جنگ نبودند. نیروی دریائی آمریکا کنترل کامل به مرکز و جنوب غربی پاسیفیک را داشتند. تنها مقاومتی را که امپریالیسم ژاپن می توانست نشان دهد در داخل خود ژاپن بود. این مقاومت را می بایستی نیروهای قهرمان ارتش سرخ سه ماه بعد از پایان جنگ در اروپا در هم می شکست. در ۱۵ اوت ۱۹۴۵ روزنامه نیویورک تایمز نوشت:

«... ورود روسیه به جنگ بر علیه ژاپن، شتاب بیشتری به خاتمه جنگ داده و نقش تعیین کننده ای در شکست ژاپن داشت. تا آن جایی که حتا نیازی به پرتاب بمب اتمی نبود...»

در واقع امپریالیسم آمریکا با توجه به پیروزی ارتش سرخ در اروپا، می خواست هم قدرت نظامی خود را به شوروی نشان دهد و هم مانع از وضعیت مشابه اروپا ناشی از پیروزی ارتش سرخ در منطقه پاسیفیک - آسیا گردد. به زبان دیگر هدف اصلی آمریکا از سوئی آزمایش سلاح اتمی و از سوئی دیگر نشان دادن قدرت نظامی خود به شوروی بود. روزنامه فرانکفورتر آگماینه (از روزنامه های سخن گوی بورژوازی آلمان) در ۲/۱۲/۲۰۰۵ اعتراف می کند که: «... آمریکائی ها با انداختن بمب بر روی هیروشیما، می خواستند قبل از پیروز شدن شوروی در ژاپن، جنگ را در این منطقه به نفع خود پایان دهند. ... بمب دوم در ناکازاکی می بایست در خدمت این امر قرار گیرد تا استالین بداند که آمریکا بیش از یک بمب اتمی دارد...»

چون سرمایه داری انحصاری در آمریکا فقط در پروسه جنگ (چه "گرم" و چه "سرد") توانسته به حیات متفوق امپریالیستی خود در صد سال گذشته ادامه دهد. در نتیجه نئوکانهای حاکم با تنظیم و تدوین "دکترین بوش" (که تم اصلی آن جهانی کردن "دکترین مونرو" است) کوشش کردند با تجاوزات نظامی و اشغال خونین افغانستان، عراق و ... زمینه را برای رویای سیاست "نظم نوین جهانی" که در آن فقط آمریکا می تواند رهبری بلامنزاع را از طریق جنگ کسب کند، آماده سازند. ولی به قول سردبیر "مانتلی ریویو" "این رویایی بیش نبود." زیرا بلافاصله بعد از چند ماه اشغال نظامی عراق توسط نظامیان آمریکایی، ما شاهد فروپاشیدگی و سپس شکست نظامی و سیاسی آمریکا در عراق هستیم. در یک کلام، پیروزیهای صرفا نظامی آمریکا در عراق اگر چه در دو هفته اول جنگ "چشمگیر" و "خیره کننده" به نظر می رسیدند. ولی آنها حتا در کوتاه مدت نتوانستند از تشدید زوال نظامی و از مسیر افول و انحطاط آمریکا به عنوان "تنها ابرقدرت" جلوگیری کرده و امکان بروز و رشد جهان چند قطبی و صف بندیهای جدید سیاسی و منطقه ای را چند صباحی به عقب بیاورند.

(۱)*- در حال حاضر از هر چهار کودک در کشور ۱۲ میلیون نفری نیجر در آفریقای مرکزی، دو کودک(۵۰٪) به خاطر گرسنگی شاهد سال اول تولد خود نمی شوند.

(۲)*- بطور مثال، در آمریکا در صدزندانان ده برابر بیشتر از کشورهای اروپای غربی است. در حال حاضر تعداد زندانیان به دو میلیون نفر میرسد و از این جهت آمریکا مقام اول را در جهان کسب کرده است.

(۳)*- مخالفت های جدی کشورهای فرانسه، آلمان و ... با حمله نظامی آمریکا به عراق، ادامه مذاکرات این کشورها همراه با انگلستان با جمهوری اسلامی ایران در مورد برنامه انرژی هسته ای، انعکاس این رقابت هاست که در حال حاضر به صورت "مسالمت آمیز" یکی از ویژگی های اصلی جهان سرمایه داری را تشکیل می دهد.

نظامی ۱۹ اوت ۲۰۰۵

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

خود را ابر قدرت بلامنزاع با خواست ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه، تعریف می کند، بیشتر از سابق به گرگ تازی و یکه تازی در مناطق به ویژه استراتژیکی جهان سوم، مثل "خاورمیانه بزرگ"، پرداخته و با استقرار پایگاه های نظامی گسترده در افغانستان، عربستان، کویت، ترکیه و آذربایجان و اشغال نظامی عراق، کشور ایران را از چهار سو محاصره نظامی کرده است.

۵- نمایش "پیروزیهای" چشم گیر نظامی و تبلیغات قدر قدرتی آمریکا به عنوان تنها ابر قدرت جهانی توسط ژورنالیسم خبره، مجهز و وابسته به نئوکانهای رژیم بوش بیشتر از چند صباحی بعد از جریانات اسرارآمیز یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به طول نینجامید. امروزه ما شاهد فرورفتن آمریکای سلطه طلب در باتلاق سیاسی و نظامی عراق و بروز و رشد مبارزات فراگیر و متنوع رهایی بخش در سراسر جهان- از جنوب مکزیک، ونزوئلا، بولیوی، کلمبیا و ... در آمریکای لاتین گرفته تا کوهستانهای نپال جنگلهای فیلیپین و ...- هستیم. شایان توجه است که "تفوق" سیاسی و "توسعه" اقتصادی آمریکا، که زندگی کلان سرمایه داران را غرق در ناز و نعمت و وفور ساخته، از اواخر دهه ی ۱۹۳۰ به این سو، فقط می توانست به برکت جنگ جهانی(۱۹۳۹-۱۹۴۵) و "جنگ سرد"(۱۹۴۷-۱۹۹۱) میسر گردد. بعد از پایان "جنگ سرد" و فرو پاشی شوروی، ایدئولوگهای نظامی جهانی، بعد از اعلام "پایان تاریخ"، "مرگ مارکسیسم" و "فتح نهایی"، علم پاره "جنگ علیه تروریسم بین المللی" را به هوا کرده و برای ادامه زندگی در ناز و نعمت تحت بهانه هایی چون "صدور دموکراسی"، "حقوق بشر" و "تغییر رژیم" کوشش می کنند به هر طریقی که ممکن باشد، با بهره انداختن دخالت گری، انقلابات مخملی، اشغال نظامی و ایجاد جنگهای فرهنگی و داخلی، دوباره "ادعاه رهبری" کرده و هژمونی آمریکا را این بار در یک امپراطوری جهانی تثبیت سازند. چون ساختار و سیستم کلان سرمایه داری در تاریخ نظام جهانی سرمایه بدون جنگ نمی تواند "تفوق" و سبک زندگی پر از ناز و نعمت خود را حفظ کند، در نتیجه هولناک ترین کابوسی که می تواند به خواب طبقه حاکمه آمریکا بیاید، ظهور یک دوره ای از صلح و تشنج زدایی در بعد از "جنگ سرد" است که در آن آمریکا مجبور شود به "رقابت مسالمت آمیز"، نه تنها با "متحدین" خود به ویژه ژاپن و آلمان، بلکه با "دشمنان" سابق خود، روسیه و چین نیز تن در دهد.

شوروی و چین در سال های بعد از پایان جنگ به دفعات متعدد پیش نهاد انهدام سلاح های هسته ای را دادند. در این مورد به ویژه مائوتسه دون بیان داشت که: «مبارزه طبقاتی اساساً توسط توده های مردم و نه سلاح های گوناگون تعیین تکلیف خواهد شد...». امپریالیسم آمریکا اما هم چنان بر حفظ سلاح اتمی خود پافشاری نموده و از آن به مثابه حربه ای جهت حفظ سلطه خود و تهدید کشورهای مختلف جهان استفاده نمود. در سال ۱۹۴۹ شوروی نیز به سلاح اتمی دست یافت. اما تهدید از جانب امپریالیسم در به کار برد سلاح هسته ای هم چنان به یکی از مؤلفه های اساسی سیاست سلطه جویانه و تجاوز کارانه امپریالیست های یانکی تبدیل گردید. در سال های ۱۹۵۰-۱۹۵۳ در جریان جنگ کره به دفعات متعدد کشورهای کره شمالی و چین را تهدید به استفاده از سلاح اتمی نمود. در جریان بحران کوبا بار دیگر امپریالیسم تهدید به پرتاب بمب اتمی نمود. انگلستان در سال ۱۹۵۷ صاحب بمب اتمی گردید و در عین حال پیمان نظامی ناتو اعلام کرد که سلاح های هسته ای خود را در آلمان مستقر نموده است. هم اکنون نیز نزدیک به ۱۳۰ کلاهک اتمی پیمان ناتو در آلمان ذخیره شده است. در سال ۱۹۶۰ فرانسه و در سال ۱۹۶۴ چین به سلاح اتمی دست یافتند. به دنبال آن در سال ۱۹۶۶ بقیه کشورهای عضو ناتو یعنی آلمان، بلژیک، هلند، ایتالیا و ترکیه طبق یک قرارداد جمعی اعلام نمودند که در صورت بروز جنگ از سلاح های اتمی آمریکا استفاده خواهند کرد. از سال ۱۹۶۷ اسرائیل و سپس به ترتیب هند و پاکستان نیز مجهز به سلاح های اتمی شدند. در سال ۱۹۷۰ کشورهای آمریکا، روسیه، انگلستان، فرانسه و چین قرارداد منع گسترش سلاح های هسته ای را امضاء نمودند. طبق این قرارداد متعهد شدند به سمت انهدام سلاح های هسته ای خود حرکت نموده و تأسیسات و فن آوری ساختن سلاح های هسته ای را در اختیار کشورهای دیگر قرار ندهند. اما دو ابرقدرت و به ویژه ابرقدرت آمریکا در حفظ سلاهای هسته ای خود اصرار ورزید.

مضمون اساسی این قرارداد می بایستی در خدمت انحصار داشتن سلاح های اتمی توسط ۵ کشور فوق قرار گیرد، چرا که در واقع نه تنها ۵ کشور خود به محدود کردن سلاح های هسته ای خود نپرداختند، بلکه رشد و گسترش آن و ساختن سلاح های اتمی با حجم کمتر و قدرت تخریبی بیشتر در دستور کار قرار گرفت.

این قرارداد را تا کنون ۱۸۳ کشور جهان از جمله ایران امضاء کرده اند، کشورهای اسرائیل، هند و پاکستان از جمله کشورهای هستند که از امضاء این قرارداد امتناع نموده، اقدام به ساختن سلاح هسته ای نموده و با این وجود هیچ گونه تهدیدی متوجه آنان نگردید. کره شمالی نیز در سال جاری اعلام نمود که به سلاح هسته ای دست یافته است.

با فروپاشی بلوک شرق تحت سلطه ای سوسیال امپریالیسم روسیه در سال ۱۹۹۰، میلیون ها انسان در سرتاسر جهان امیدوار بودند که با پایان یافتن "جنگ سرد"، جهان با محدودیت رشد سلاح های جنگی و به ویژه انهدام سلاح های هسته ای روبرو گردد. در مقابل با وضعیتی روبرو هستیم که قدرت های بزرگ امپریالیستی به ویژه امپریالیسم آمریکا، سلاح های هسته ای خود را مدرنیزه کرده و اقدام به ساختن بمب های کوچکی نموده اند که می بایستی در خدمت تهاجم نظامی به کشورهای دیگر مورد استفاده قرار گیرد. دولت بوش پا را از این فراتر نهاده و اعلام نمود که سلاح های هسته ای خود راحتاً در مقابل کشورهای که فاقد سلاح هستند به کار خواهد گرفت.

جدال بر سر تسلیحات اتمی ایران

این جدال از نزدیک به دو سال پیش که جرج بوش سرکرده امپریالیست های یانکی، دولت های ایران، عراق و کره شمالی را "محور های شر" اعلام نمود، آغاز گردیده است. این جدال بیش از همه می بایست در خدمت سازمان دادن "خاورمیانه بزرگ" که بخشی از استراتژی کلان امپریالیست آمریکا جهت سلطه بر منابع انرژی در خدمت انحصارات فراملی و رقابت دول امپریالیستی از سوئی و تضعیف شوروی و هند و محاصره چین به مثابه "رقیب بالنده" قرن ۲۱ آمریکا، از سوی دیگر می باشد.

نگاهی گذرا به تاریخچه سیاست امپریالیسم آمریکا در ارتباط با انرژی و تأسیسات اتمی ایران زمینه جدال کنونی را شفافیت بیشتری می بخشد:

هنوز چند ماهی از کودتای ۲۸ مرداد نگذشته بود که آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا در جلسه عمومی سازمان ملل، برنامه خود را تحت عنوان "اتم و صلح" بیان داشت: «... ایالات متحده آمریکا بر این واقف است که استفاده از انرژی اتمی یک رؤیای دیررس نبوده بلکه هم اکنون به واقعیت پیوسته است. چنانچه دانشمندان و مهندسیان جهان به اندازه کافی مواد قابل تجزیه جهت عملی ساختن ایده های خود داشته و امکان آزمایش این ایده ها را بیابند، هیچ کس در این امر شک نخواهد داشت که این امکان جدید در کمترین

فرصت ممکن در خدمت رشد اقتصاد و بهره وری بیشتر، در پهنه جهان قرار خواهد گرفت...». در این سخن رانی وی پیش نهاد تأسیس آژانس بین المللی انرژی هسته ای (IAEA) را داده و بلافاصله کمک های لازم را در اختیار دولت های "دوست آمریکا" در جهت ساختن نیروگاه های اتمی و ایجاد تأسیسات تحقیق و فن آوری تولیدات هسته ای قرار داد. ایران یکی از آن کشورهای است که بعد از کودتا متحد آمریکا بود و مستوجب دریافت کمک های "امپریالیسم آمریکا می گردید. در سال ۱۹۵۷ یعنی چهار سال بعد از این کودتا، اولین قرارداد استفاده از انرژی اتمی بین دولت شاه و آمریکا بسته شد و در سال ۱۹۶۷ تأسیساتی با قدرت ۵ مگاوات و ۵/۵ کیلو اورانیوم غنی شده در اختیار رژیم شاه قرار می دهد. رژیم پهلوی نیز جهت قدرانی از کودتاچیان، جزء اولین کشورهای است که در سال ۱۹۶۸ قرارداد منع گسترش سلاح های اتمی را امضاء کرد. به دنبال آن، دولت کودتا وارد هم کاری با فرانسه گشته و با دولت آلمان قرارداد ساختن نیروگاه اتمی بوشهر را امضاء نمود. در اواسط سال های ۷۰ رژیم سلطنتی طرح ساختن ۲۳ نیروگاه اتمی را تدارک دید، بدون آن که با مخالفت "دنیای آزاد" روبرو گردد. حتا کارشناسان آمریکائی در واشنگتن به طور جدی در حال بررسی نقشه ای بودند که طبق آن ایران به مرکز غنی سازی اورانیوم در ارتباط با کل منطقه تبدیل گردد. اکنون سی سال بعد احتمال این که جمهوری اسلامی در فکر ساختن سلاح هسته ای است، از جانب همان دولت هائی مورد تهاجم تبلیغاتی و تهدید قرار می گیرد که خود کلیه امکانات را در اختیارش قرار دادند که زمینه ساختن نیروگاه های هسته ای و دست یابی به سلاح های هسته ای فراهم گردد.

سران جمهوری اسلامی که در ابتدای کسب قدرت تحت عنوان این که تکمیل ساختمان نیروگاه های اتمی ما را وابسته به خارج می سازد، ادامه ساختمان نیروگاه اتمی بوشهر را تعطیل نمودند، در جریان جنگ با عراق به این امر پی بردند که داشتن سلاح های هسته ای در خدمت حفظ نظام خواهد بود. ولی از آنجا که امپریالیسم آلمان، ناشی از فشار امپریالیسم آمریکا حاضر نبود ساختمان نیروگاه اتمی بوشهر را به پایان برساند، لذا جمهوری اسلامی با شوروی قرارداد تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر را امضاء نمود و مرکز پژوهش اتمی در اصفهان را که فرانسویان آغاز کرده بودند، در اختیار چین گذاشت. هفته بعد از "پایان رسمی جنگ

رسید، موافقت خود را با تعلیق غنی سازی اورانیوم اعلام نمود. پس از نه ماه مذاکره بین نمایندگان سه کشور اروپایی و جمهوری اسلامی آخرین پیش نهاد وزرای خارجه سه کشور فوق در تاریخ ۵ اوت تسلیم جمهوری اسلامی شد. کشورهای اروپایی پیش نهاد کرده بودند که تکنولوژی لازم جهت ایجاد انرژی اتمی، ساختن نیروگاه های اتمی و کمک به جمهوری اسلامی جهت راه یافتن به سازمان تجارت جهانی و ارسال لوازم یدکی برای هواپیماهای غیر نظامی ایران را عهده دار شوند. در مقابل ایران باید به طور کامل، از غنی سازی اورانیوم خودداری نماید. جمهوری اسلامی اعلام داشت که با این پیش نهادات موافق نبوده و از تاریخ ۸ اوت اقدام به راه اندازی تأسیسات غنی سازی اورانیوم در اصفهان خواهد کرد. در این روز در حضور نمایندگان " آژانس بین المللی انرژی هسته ای" و مسئولین سازمان انرژی هسته ای جمهوری اسلامی، تأسیسات اصفهان شروع به کار نمود. در واقع جدال بر سر تأسیسات هسته ای ایران در همان سطحی قرار دارد که قبل از شروع مذاکرات با وزرای خارجه سه کشور اروپایی قرار داشت. به احتمال زیاد ارجاع مسئله به شورای امنیت سازمان ملل با توجه به استفاده روسیه و چین از حق وتو با موفقیت روبرو خواهد شد. در چنین حالتی احتمال اقدام نظامی امپریالیسم آمریکا به طور جدی تری مطرح خواهد شد. این اقدام نظامی با توجه به گرفتار شدن امپریالیسم آمریکا در باتلاق جنگ عراق اساساً می تواند در شکل بمباران تأسیسات هسته ای ایران انجام گیرد. این اقدام نظامی سبب خواهد گشت که سران جمهوری اسلامی با استفاده از شرایط به وجود آمده به گسترش سرکوب شدیدتر مبارزات و مقاومت مردم ما جهت سرنگونی این رژیم، دست بزنند. در عین حال منطقه خاورمیانه بحرانی با تلاطمات شدیدتری روبرو خواهد گشت.

تمام شواهد نشان از آن دارد که جمهوری اسلامی در پی ساختن سلاح اتمی است، به ویژه تجربه عراق و کره شمالی که اولی بدون داشتن سلاح های اتمی مورد تجاوز و اشغال امپریالیست های تجاوز کار آمریکا و متحدینش قرار گرفت و دومی با توجه به داشتن سلاح هسته ای مصون از تهاجم امپریالیسم آمریکا مانده است، بیش از پیش مشوق جمهوری اسلامی جهت دست یابی به سلاح هسته ای در خدمت حفظ حاکمیت ارتجاعی اش می باشد.

فارغ از جدال کنونی بین جمهوری اسلامی و قدرت های بزرگ امپریالیستی به ویژه

می بیند، اکنون دیگر " شیطان بزرگ" در فاصله چند هزار کیلومتری واقع نشده، بلکه در کنار مرزهای ایران حضور یافته است. تبلیغات عوام فریبانه ی سران جمهوری اسلامی بر علیه آمریکا که بخشی از سیاست دائمی آنان بوده است، اجازه مذاکرات مستقیم با آمریکا به آنان را نمی دهد، از این رو حاکمین جمهوری اسلامی نمی خواهند با " شیطان بزرگ" وارد معامله شوند. کمال خرازی وزیر خارجه دولت خاتمی گفت: « ما با آمریکائی ها مذاکره نخواهیم کرد. ما با اروپائی ها مذاکره می کنیم و این وظیفه اروپائی هاست که آمریکا را متقاعد سازند. آمریکائی ها متأسفانه دنبال جنگ هستند و این هوشمندانه نیست ...». بالاخره در اواخر سال ۲۰۰۴ سران جمهوری اسلامی تحت فشار امپریالیست های اروپایی، یادداشت ضمیمه قرارداد منع گسترش سلاح های هسته ای را امضاء می نمایند. طبق این قرارداد بازرسان " آژانس بین المللی انرژی هسته ای" اجازه می یابند بدون اطلاع قبلی از نیروگاه های اتمی ایران بازدید نمایند. در این فاصله اعلام می گردد که بازرسان " آژانس بین المللی انرژی هسته ای" به آثاری از اورانیوم غنی شده در نیروگاه های اتمی ایران برخورد کرده و در ضمن گویا عبدل قادر خان که به پدر اتمی پاکستان شهرت یافته، اطلاعات فنی خود را در اختیار ایران قرار داده است. علاوه بر آن اعلام شد که جمهوری اسلامی به طور مخفیانه از سال ۲۰۰۲ در منطقه نطنز جهت غنی سازی اورانیوم و در اراک جهت تولید آب سنگین که می تواند در خدمت ساختن سلاح های هسته ای قرار گیرند، اقدام به ساختن تأسیساتی نموده است.

اروپائی ها خواهان آن هستند که جمهوری اسلامی به طور کامل از غنی سازی اورانیوم خودداری نماید، علارغم این که قرار داد منع گسترش سلاح های اتمی و یادداشت ضمیمه قرارداد، هیچ گونه ماده قانونی در مورد خودداری از غنی سازی اورانیوم ندارد. در همین ارتباط روحانی رئیس هیات نمایندگی جمهوری اسلامی در مذاکره با دول اروپایی اعلام نمود که: « ما همواره بر این تأکید کرده ایم که حق خود می دانیم که اقدام به غنی سازی اورانیوم نمائیم. از این رو خارج ساختن کامل برنامه غنی سازی اورانیوم، موضوع مذاکرات ما با اروپا نبوده و نخواهد بود ...». با وجود این جمهوری اسلامی با توجه به فشار آمریکا و کشورهای اروپایی در " قرارداد پاریس" که در نوامبر سال گذشته بین سه کشور اروپائی و جمهوری اسلامی به امضاء

عراق" امپریالیسم آمریکا جریان تبلیغاتی وسیعی را به راه انداخت که گویا ایران به طور مخفیانه مشغول ساختن سلاح های اتمی بوده و نمایندگان " آژانس بین المللی انرژی هسته ای" را بازی می دهد. این تبلیغات با همان شدت و حدتی به پیش می رود که قبل از تهاجم امپریالیسم آمریکا و متحدینش به عراق تحت عنوان سلاح کشتار جمعی جهت فریب افکار عمومی و در پرده نگاه داشتن امیال اصلی امپریالیسم آمریکا انجام گرفت و چنانچه همه می دانیم حتا پس از اشغال عراق، هیچ گونه دلیل و مدرکی جهت اثبات این مدعا یافت نشد این بار نیز مدارک آمریکا تنها بر اطلاعاتی تکیه می کند که دولت اسرائیل و سازمان مزدور مجاهدین در اختیار امپریالیسم آمریکا قرار داده اند، سازمانی که تا قبل از اشغال عراق به مثابه یک سازمان تروریستی در آمریکا محسوب می گردید و بعد از اشغال عراق نشان افتخار " تروریست های آمریکائی" را دریافت داشته اند.

در متن این اوضاع است که در سال ۲۰۰۳ نمایندگان سه کشور اروپا - انگلستان، آلمان و فرانسه - وارد صحنه گشته و به اقدامات گسترده دیپلماتیک مبادرت می نمایند. نان قندی و شلاق مضمون اساسی این اقدامات دیپلماتیک است. جک استراو وزیر خارجه انگلستان در نوامبر ۲۰۰۴ اعلام داشت: « ... چنانچه ایران به تعهدات خود عمل ننماید، سه کشور فوق این حق را برای خود قائلند که مسئله را به شورای امنیت سازمان ملل ارجاع دهند. با وجود این، کوشش ۱۶ ماهه گذشته ما براین استوار بوده است که این مسئله را از طریق " آژانس بین المللی انرژی هسته ای" حل نمائیم. طبیعی است چنانچه از این طریق موفق نگردیم، ارجاع مسئله به شورای امنیت یکی از راه حل ها خواهد بود ...».

امپریالیست های اروپایی اهداف گوناگونی را در نظر دارند. اول این که منافع آنها ایجاب می کند که کشمکش با ایران حاد نگردیده و منطقه با نا امنی بیشتری روبرو نگردد. دوم این که آنها می خواهند به امپریالیسم آمریکا ثابت کنند که راه حل دیپلماسی نتایج بهتری از راه حل جنگ به بار می آورد و سوم و یا شاید مهم تر از همه به ویژه امپریالیسم آلمان و فرانسه حاضر نیستند که منابع انرژی منطقه را به راحتی در اختیار امپریالیسم آمریکا قرار دهند.

جمهوری اسلامی هم کم و بیش از سیاست قهر و آشتی پیروی می نماید. جمهوری اسلامی خود را در محاصره کامل آمریکا

جدال بر سر... بقیه از صفحه چهارده

امپریالیسم آمریکا و این که سرنوشت این جدال چگونه تعیین خواهد شد و صرف نظر از این که سلاح هسته ای در دست دولت های امپریالیستی غارتگر و تجاوزگر بوده و یا در دست رژیم اشغالگری چون اسرائیل و یا رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، امر مسلم این است که بشریت مترقی، بعد از ۶۰ سال از فاجعه جنایت بار و ضد انسانی هیروشیما و ناکازاکی، هم چنان با خطر سلاح های اتمی و جنگ های بزرگ و کوچک هسته ای روبروست. تاریخ نشان داده است که هیچ کدام از دارندگان این سلاح مرگ بار و در درجه اول امپریالیسم هار آمریکا، از به کار بردن آن در خدمت منافع اقلیتی کوچک امتناع نورزیده و نخواهند ورزید. تنها راه حل موجود، مبارزه همگانی بشریت مترقی جهت انهدام کلیه سلاح های اتمی، شیمیایی و بیولوژیکی در بستر یک پیکار بین المللی بر علیه نیروهای امپریالیستی و رژیم های مرتجع می باشد.

ر. بهزادی - اوت ۲۰۰۵

رابطه مسئول.. بقیه از آخر

که منجر به عملیات گشت".

ارتباط با سازمان جاسوسی انگلیس؟

فوکس نیوز اسواط را مغز متفکر بمبگذاران معرفی می کند و از رابطه ای او با سازمانهای جاسوسی انگلیس و آمریکا، از طریق سازمان المهاجرون واقع در انگلیس، خبر می دهد.

جون لوفتوس متخصص در امور جاسوسی طی مصاحبه ای با فوکس نیوز (۲۹ جولای ۲۰۰۵) ارتباط هارون الرشید اسواط را با سازمان جاسوسی MI-6 انگلیس بر ملا کرد. او گفت: تمام پلیس انگلیس در جستجوی اوست. ولی بخشی از دولت انگلیس و پلیس مخفی انگلیس MI-6 او را مخفی کرده اند...

او اضافه می کند که این فرد یا به مثابه فردی اطلاعاتی و یا "جاسوسی دوجانبه" مورد استفاده قرار گرفته است:

مایک جرریک (م.ج. از این به بعد) از فوکس نیوز می گوید: جون لوفتوس (ج.ل. از این به بعد) متخصص امور تروریستی و از دادیاران وزارت دادگستری است. از او می پرسد: آیا شما در مورد عثمان حسین که اخیراً در رم بازداشت شد چیزی می دانید؟

ج.ل. : بله، تمام این افراد عضو سازمان المهاجرون هستند. این سازمان بازوی القاعده در لندن برای عضوگیری بود. آنها

متخصص عضوگیری از میان کودکان مهاجرند که دارای گذرنامه انگلیسی باشند. آنها را برای عملیات تروریستی مورد استفاده قرار می دهند.

م.ج. : برخی از آنها سومالیایی هستند؟
ج.ل. : بله، این امری غیرعادی نیست. سومالیایی، اریتره ای و طبعاً پاکستانی الاصل ها جزو اولین گروههایی بودند که توسط گروه المهاجرون از میان آنها عضوگیری شد. آنها تحت رهبری امام مسجد فینسبری، کاپیتان هوک یکدست، قرار داشتند که معاون او هارون الرشید اسواط بود.

م.ج. : اسواط عضوگیری می کرد؟
ج.ل. : درسته. اعتقاد بر این است که اسواط مغز متفکر بمبگذاران لندن بوده است.

م.ج. : در ۷/۷ و ۷/۲۱، همین شخص مسئول بوده؟

ج.ل. : همین شخص. اما آنچه که واقعا دستوپا گیر شده، این است که تمام انگلیس در تعقیب او هستند و یکی از جناحهای دولت انگلیس MI-6 او را مخفی کرده و این موضوع مجادله جدیدی بین CIA و وزارت دادگستری انگلیس شده است.

م.ج. : MI-6 او را مخفی کرده! شما مدعی هستید که او با این سازمان همکاری کرده؟

م.ج. : من این را نمی گویم. این را شیخ مسلمان، طی مصاحبه ای با روزنامه انگلیسی، قبلاً در ۲۰۰۱ گفت.

م.ج. : آیا او جاسوس دوجانبه است یا بود؟
ج.ل. : او جاسوس دوجانبه است.

م.ج. : او با انگلیسیها، برای به دست آوردن اطلاعات از القاعده، کار می کند. اما او در واقع هنوز هم مورد استفاده القاعده قرار می گیرد.

ج.ل. : بله. CIA و اسرائیلیها، MI-6 را متهم کردند که تمام این تروریستها در لندن زنده گی می کنند نه به خاطر این که آنها از القاعده اطلاعات گیر می آورند، بلکه برای ایجاد آرامش برای آنهاست. شما یکی از آنها را به ما بسپارید. ما به شما انواع اطلاعات را خواهیم داد.

م.ج. : بله ما او را به مدت زیادی آزاد گذاشتیم.

ج.ل. : کاملاً. ما اکنون راجع به او اطلاعات داریم. در سال ۱۹۹۹ او به آمریکا آمد. دادگستری آمریکا می خواست او را در سیاتل مورد تعقیب قرار دهد. زیرا او با دوستش می خواستند در اورگون مدرسه عملیات تروریستی درست کنند.

م.ج. : درسته که آنها دوست او را زیر نظر گرفتند، اما نه خود او را؟

ج.ل. : بله. ظاهراً اسواط برای سازمان جاسوسی انگلیس کار می کرد. اکنون رئیس

اسواط، کاپیتان هوک یک دست، ۲ سال بعد، تحت نظر قرار گرفته است. بدین ترتیب، رئیس بالا دست او تحت نظر گرفته شده، اما نه اسواط. اکنون در بخش جاسوسی آمریکا تشتت نظری به وجود آمده. برخی می گویند سازمان جاسوسی انگلیس به ما دروغ گفته است. آنها به ما گفتند اسواط مرده است. لذا گروه نیویورک مسئله ای اسواط را از بررسی خارج کرد. اما اکثر اعضای وزارت دادگستری چنین فکر نمی کنند. آنها معتقدند که خواست مخفی نگه داشته شدن این فرد لورفته در المهاجرون در بین بوده است. او را سازمان جاسوسی انگلیس کاشته بود. بدین گونه است که او ناگهان ناپدید شده است. او در آفریقای جنوبی است. مافکر می کردیم که او مرده است. مانمی دانیم او آنجا مانده است. ماه گذشته فردی از سرویس جاسوسی آفریقای جنوبی او را دیده بود. او زنده است.

م.ج. : بله. اکنون CIA می گوید او زنده است، پس او را بگیریم. اما انگلیسیها دوباره می گویند نه؟

ج.ل. : انگلیسیها نه می گویند. در چنین وضعی دو هفته پیش، انگلیسیها متوجه شدند که CIA قصد توقیف هارون را دارد. آن وقت چه اتفاق افتاد؟ او دوباره به لندن پرواز کرد. او در ورود توقیف نشد. او وقت خروج هم دستگیر نشد.

م.ج. : حتا زمانی که در لیست تحت نظر بوده گان قرار داشت.

ج.ل. : او تحت نظر است. تنها دلیل برای این که او بتواند جای دیگر برود همکاری اش با سازمان جاسوسی انگلیس بود. او فردی تحت تعقیب است.

م.ج. : پس اگر درست فهمیده باشم یک روز قبل از عملیات بمبگذاری پرواز داشته است.

ج.ل. : به پاکستان رفت.

م.ج. : در پاکستان زندانی شد.

ج.ل. : پاکستانیها او را توقیف و زندانی کردند. اما او در عرض ۲۴ ساعت آزاد شد.

به زیمبابوه در آفریقای جنوبی رفت و در زامبیا دستگیر شد. و اکنون آمریکا...

م.ج. : می کوشد تا روی او دست بگذارد...

ج.ل. : ... ما تلاش می کنیم او را بگیریم.

م.ج. : حوصله کن. من خیلی سوال دارم.

ج.ل. : در مورد این فرد بد...

فوکس نیوز ۲۹ ژوئیه :

این مصاحبه نشان می دهد که بین آمریکا، انگلیس و اسرائیل در مورد بررسی این مسئله "اختلاف نظر" هست. همچنین به نظر می رسد که انگلیسیها، آمریکاییها را گمراه

مشغول بررسی گفت و گوهای تلفونهای دستی دو متهم به بمب گذاری ۷/۷ است که از پاکستان دیدن کرده بودند. در حالی که مقامات رسمی این کار را پروردسر ذکر می کنند، نام یکی از افراد مهم مورد سوء ظن به دست آمده: مسعود از هار رهبر لشکر محمد (کریستیان ساینس مونیور، ۱ اوت ۲۰۰۵)

نقش سازمان جاسوسی نظامی پاکستان

در تلاش برای کشف روابط مختلف با سازمانهای تروریستی در پاکستان، بازپرسان انگلیسی در جستجوی جلب همکاری سازمان جاسوسی نظامی پاکستان (ISI) هستند.

سازمان جاسوسی نظامی پاکستان که با بازرسان انگلیسی هم کاری می کند، پشتیبانی و حمایت مالی اش از گروههای کشمیری که با بمب گذاران لندن در ارتباطند، شناخته شده است.

از ایجادکنندگان حزب مجاهدین جامو و کشمیر در سال ۱۹۸۰ بود. (رجوع شود به سوبراهمانیام، "پاکستان روی دروازه آسیای فشار گذاشته است"، هندوستان در خارج، شماره ۳، نوامبر ۱۹۹۵). او همچنین از دو گروه شورشی کشمیری مستقر در پاکستان نام می برد: لشکر طیبیه و ارتش محمد که مسئولیت حمله به پارلمان هندوستان در اکتبر ۲۰۰۱ را به عهده داشته اند.

....

نتیجه گیری

سرویس خبری فوکس مطالب جدی را پیش کشیده است.

طبق گزارش آن، هارون الرشید اسواط دو هفته قبل از حادثه انفجاری ۷/۷ در لندن بوده.

اگر آن طور که چون لوفتوس تحلیل گر مسائل جاسوسی مطرح می سازد، برای MI-۶ کار می کرده، جابه جایی اش به هرجا و از جمله تماسهایش با بمب گذاران یورکشایر، برای این سازمان می بایستی شناخته شده می بودند.

نوع رابطه ی اسواط با سازمانهای جاسوسی غربی بدون تردید در تحقیقات پلیس تاثیر می گذارد.

نقش گسترده تر مهاجران از زمان تاسیس اش در دهه ی ۱۹۹۰ و نیز رابطه اش با MI-۶ احتیاج به بازبینی دقیق تری دارد. ISI پاکستان نباید به دلایل واضحی در تحقیقات پلیس کنار گذاشته شود. در واقع این سازمان در رابطه با شبکه ی ترور و از جمله القاعده باید موضوع مورد تحقیق باشد.

به طور عام تری سازمانهای جاسوسی و

آلبانی عملیاتش را شروع کرد (Sunday Times, ۲۹ Nov. ۱۹۹۸)

هارون رشید اسواط عضو المهاجرون بود که مسئولیت سربازگیری مجاهدین در بریتانیا را به عهده داشت. آنها به کوسوو فرستاده می شدند تا با ا.ا.ک. و با حمایت ناتو- آمریکا که جنگ را هدایت می کردند، بجنگند:

ج.ل.: ... آمریکا المهاجرون را برای تمرین دهی افراد آن جهت گسیل به کوسوو، به کار می گرفت. آنچه که تمامی این سلولها را در سالهای ۱۹۹۰ به هم ربط می داد، رهبرانی بودند که جمله گی با سازمان جاسوسی انگلیس در کوسوو کاری کردند. چه باور بشود و چه نشود. سازمانهای جاسوسی انگلیس هم اکنون برخی از اعضای القاعده را اجبر کرده تا به دفاع از حقوق اسلامی در آلبانی و کوسوو بپردازند.

ایجاز: به هر صورت امروز ما خیلی راجع به آنها می دانیم.

ج.ل.: بله، درست است. CIA عملیات دفاع از مسلمانها را پی ریزی کرد. سازمانهای جاسوسی انگلیس به استخدام و اجیر کردن آنها پرداخت. ما اکنون اطلاع زیادی راجع به آنها از طریق کابینتان هوک داریم که در راس مهاجرون بود. شیخ بکری محمد معاون در سایه او بود. در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۱ او مصاحبه ای طولانی با روزنامه الشرق الاوسط داشت که در لندن منتشر می شود. رابطه ی سازمان جاسوسی انگلیس با المهاجرون را عملیات کوسوو توضیح داد. به این علت ما اکنون ارتباط این افراد را می دانیم. این ارتباط از کوسوو شروع شد. هارون در آن زمان ۳۱ سال داشت و از سال ۱۹۹۵ کار را شروع کرد.

ارتباط با پاکستان

در چند هفته ی اخیر، پلیس مربوط به تحقیق پیرامون حادثه ۷/۷ لندن، با بیان این که بمب گذاران از پاکستان دیدن کرده اند، روی "ارتباط با پاکستان" تمرکز داد. به علاوه ادعا شد که آنها با سازمانهای اسلامی متعددی ارتباط داشته اند، از جمله با مدرسه تعلیم قرآن که در کنترل مبداء گرایان اسلامی است. ادعا شد که آنها با دو گروه از جنگجویان کشمیر (لشکر محمد و لشکر تونیا نیز تماس گرفته اند. ۲ نفر از بمب گذاران لندن - خان و تنویر- احتمالاً به لشکر محمد یا یکی از گروههای منشعب از آن، تعلق داشتند. هر دو لشکر با القاعده در ارتباطند. (هندوستان امروز - ۱ اوت ۲۰۰۵):

"در پاکستان پلیس بریتانیا با مشکلات زیادی

کرده باشند.

مشخص تر، آنچه که از این مصاحبه برداشت می شود، نشان می دهد که چیزی را در گزارش اخبار ۷/۷ راجع به حملات لندن به طور ظریفی نادیده گرفته اند. از جمله روابط دراز مدت سازمانهای جاسوسی غربی با سازمانهای اسلامی و مشخصاً انگلیسی ها در رابطه با سازمان المهاجرون.

... به طور روشن و طبق مدارک رسمی موجود، القاعده توسط دستگاه جاسوسی آمریکا درست شد. رابطه ی CIA و مشابه انگلیسی آن MI-۶ با عملیات القاعده شناخته شده اند.

در ارتباط با کوسوو

در دهه ی ۱۹۹۰ در بالکان، سازمانهای جاسوسی آمریکا، انگلیس و آلمان مشغول تمرین دادن به ارتش آزادی بخش کوسوو (ا.ا.ک.) بودند که توسط القاعده حمایت می شد.

مزدوران مجاهد از خاورمیانه و آسیای مرکزی به استخدام در آورده شدند که در صف ا.ا.ک. در سالهای ۱۹۹۸-۱۹۹۹ بجنگند که مورد پشتیبانی وسیع فعالیت های جنگی ناتو، بودند.

طبق گزارشی منتشر شده در ۱۹۹۹، سازمان جاسوسی دفاعی آمریکا به MI-۶ نزدیک شد تا ترتیب برنامه تمرین دادن به ا.ا.ک. را بدهند:

"آن وقت MI-۶ قرارداد عملیاتی را با ۲ شرکت امنیتی انگلیس، که به نوبه ی خود با اعضای سابق ارتش (۲۲SAS) وارد مذاکره شدند. لیست سلاحها و تجهیزات لازم برای ا.ا.ک. تهیه شد." "این عملیات حمایتی توسط اعضای لشکر ۲۲SAS در کوسوو، قبل از شروع بمبارانها در مارس ۱۹۹۹ ادامه یافت." (رجوع کنید به: The Scotsman- Edinburgh, ۲۹ August ۱۹۹۹)

"در حالی که نیروهای ۲۲SAS انگلیسی مستقر در شمال آلبانی ا.ا.ک. را تمرین می دادند، معلمین نظامی از ترکیه و افغانستان، که توسط "جهاد اسلامی" از نظر مالی تامین می شدند، برای آموزش تاکتیکهای مختلف پارتیزانی به همکاری با انگلیسها می پرداختند" (<http://www.truthinmedia.org> کوسوو در بحران آوریل ۱۹۹۹). بن لادن شخصاً از آلبانی دیدن کرد. او یکی از گروههای مبداء گرابود که نیرو برای جنگیدن به کوسوو فرستاده بودند. گفته می شود که در سال ۱۹۹۴ بن لادن در

غارتگران شرکت ملی صنایع مس ایران

معاونان که سبب خسارات فراوان به شرکت نگریده است.

چه نیرنگها جهت فریب دادن پرسنل و واحدهای نظارتی و بازرسی صورت نگرفت (نمونه: تغییر اسامی شرکتهای پیمانکاری و تاسیس شرکتهای جدید در صورتی که موسسان و پرسنل آنها همان افراد قبلی هستند).

چه بسیار دزدیها که تحت لوای ساخت حسینیه، سفاخانه، بیمارستان، فروش مواد زاید اسقاطی، مواد سرباره که صورت نگرفت.

و اما پرسنل بدبخت که با شرایط بد کاری و تغذیه‌ای و ایاب و ذهاب و محیط پرت زندگی که گذران زندگی در آن با دشواریهای خاص خود همراه است کار و زندگی می‌کنند و چاره‌ای جز تحمل این فلاکت و بدبختی را ندارند.

خلاصه ریشه تمام اینها خود ما هستیم چنانکه

مدتهای مدیدی است که غارتگران به غارت خود در این کشور باتوسل به شیوه‌های مختلف مشغولند و ما در عین حالی که از این امر آگاهیم و در موارد بسیار هرکدام به شخصه نمونه‌های فراوان آن را دیده‌ایم ولی دست روی دست گذاشته فقط حرفش را می‌زنیم. جای تاسف است که امروز دیگر آنان با بی شرمی تمام در مقابل انظار همگان به‌هرکاری که تصور کنید دست می‌زنند و از عواقب آن هراسی که ندارند هیچ، بلکه مطمئن هستند که هیچ حرفی، حرکتی و عکس‌العملی از ما سر نمی‌زنند. آیا وقت حرکتی فرا نرسیده است؟

شرکت ملی صنایع مس ایران سابق امروز تبدیل شده است به مجموعه‌ای از شرکتهای: شرکت هلدینگ سرمایه‌گذاری، شرکت زیباسازان، شرکت کادیچ، شرکت هنگامان مس، شرکت راهوار مس، شرکت کانی مس، شرکت اولنک، شرکت ارفع سازان کرمان، شرکت جنگل کار، شرکت پرتو مس‌کاران، شرکت آدین مس، شرکت مس‌باره، شرکت حکیم مس، شرکت مفرغ نگار، و دهها شرکت دیگر. مدیران و موسسان این شرکتهای همگی از مدیران فعلی بازنشسته شرکت بوده یا از اقوام و وابستگان دور یا نزدیک آنها که در کل جزو باند حاکمان کرمان هستند که سرسلسله ادا‌مداری است.

تعداد مدیران و معاونان و مشاوران و مجریان پروژه و رئیسان از تعداد کارمندان بیشتر است. هستند و بودند افرادی که در جای دیگر خدمت می‌کردند ولی حقوق آنها و بازنشستگی شان از شرکت مس پرداخت می‌شود (آقایان محمودی استاندار متوفی کرمان، آقای بازوند فرماندار همدان و ...).

چه بسیار پولهایی که تحت عنوان پروژه بیهوده به دانشگاه امام حسین سپاه و شرکتهای دوست و آشنا پرداخت گردید و چه پولهایی که به عنوان هزینه‌های سفرهای خارجی و برای خریدهای خارجی توسط واسطه‌های داخلی و خارجی هزینه شده و می‌شود.

چه بسیار افرادی که به واسطه وابستگی‌شان به یکی از مدیرینها به پستهای آنچنانی دست یافته‌اند؛ برای نمونه آقای ابراهیمی رئیس فعلی نظارت که باجناب مدیر عامل فعلی آقای مراد علی زاده است. چه بی لیاقتی‌ها و بی کفایتی‌ها در سطوح رئیسان و مدیران و

از جمله MI-6 نباید در تحقیقات پلیس مداخله‌کنند.

آن طور که اپوزیسیون محافظه‌کار درخواست کرده است، ضرورت یک تحقیق عمومی وجود دارد.

* * * * *
آن چه که در بالا آمد به مثابه فاکتی زنده نشان دهنده‌ی آن است که اولاً تروریسم غیر دولتی، زائیده‌ی تروریسم دولتی است و ثانیاً در شرایط فعلی اساساً در خدمت اهداف جهان‌خواری سرمایه‌های فراملی، با اهداف امپریالیستی و ارتجاعی، قرار دارد. لذا شعار "جنگ علیه تروریسم" ساخته و پرداخته‌ی مراکز فرماندهی جهان سرمایه داری و مشخصاً آمریکا است تا سلطنت بلامانع سرمایه بزرگ فراملی‌ها را بر جهان و کشیدن ملل جهان و مشخصاً ملل تحت ستم به‌زیر سلطه‌ی آن مستقر سازد.
رنجبر

به خاطر مرگ آن کس،
که برای صلح مبارزه
می‌کرد

برتولت برشت

آن که تسلیم نشد،
ناپود شده است.

و آن که نابود شد،
خود را تسلیم نکرده بود

دهان هُشدار دهنده
پُر از خاک شد.

و ماجرای خونین،
آغاز.

بر مزار رفیق صلح
فوج سربازان پای می‌کوبد.

پس آیا مبارزه بیهوده بود؟

اما مبارزی که نابود شد،
به تنهایی نمی‌جنگید،

و دشمن، هنوز

پیروز نشده است.



گفته اند: از ماست که برماست... و خلاق هرچه لایق.

برگرفته از سایت پیک ایران ۴ اوت ۲۰۰۵

این نمونه در میان صدها نمونه دیگر نشان می‌دهد که دستگاه بوروکراتیک حاکم بر ایران، زالو وار نتایج زحمات کارگران و زحمت کشان و ثروتهای ملی را مکیده و زنده‌گی افسانه‌واری را برای خود مسئولین ترتیب داده‌است. درحالی که تولیدکنندگان اصلی نعمات مادی جامعه‌ی ایران در فقر و تنگ دستی بی سابقه‌ای روز و شب را می‌گذرانند. عدل اسلامی که یکی از ۵ اصل اصول دین در فقه شیعه است رسوائی خود را در نمونه بالا نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که در جامعه طبقاتی دین در خدمت طبقات داراست. رنجبر

وضعیت زنان شاغل در کارگاه های زیرزمینی

متأهل
 - شرمنده، خانم های متأهل همیشه در دسرساز بوده اند خصوصاً اگر بچه دار باشند. ما کارگر دختر خانم می خواهیم.

معصومیت سکوت
 کارگاه بعدی هم زیرزمینی بود در حوالی جنوب شرق تهران که کارگران خانم مشغول صحافی کتاب بودند. وقتی که از سرپرست این کارگاه پرسیدم برای این شغل مردانه چرا خانم ها را به کار گرفته اید، پاسخ داد کدام مردی با حقوق ۶۰ هزار تومان حاضر می شود اینجا کار کند. ضمن این که زن ها هم بهتر کار می کنند هم حرف گوش کن هستند.

این عبارت را در چند کارگاه دیگر نیز شنیدم و هرگز نفهمیدم منظور از این که زن ها حرف گوش کن هستند چیست. مگر این که این زن ها با پذیرش کلیه شروط کارفرما آن هم به اجبار تمام سعی خود را می کنند که دقیقاً کاری را انجام دهند که از ایشان خواسته شده است چون به خوبی می دانند در جامعه ای زندگی می کنند که بی شباهت به مهره نیستند و به دلیل فزونی یافتن زنان در شرایط و موقعیت های این چنینی هر لحظه امکان دارد از همین حداقل مزایا نیز محروم شده و فرد دیگری به راحتی جایگزین آنها شود.

درصد بسیاری از زنان شاغل در این کارگاه های کوچک زنان سرپرست خانواده هستند که همسرشان را از دست داده اند و یا جدا شده اند و در حال حاضر با همین حداقل دستمزد مخارج زندگی خود و احیاناً فرزندانشان را تأمین می کنند. گروه دیگر نیز دخترانی هستند که به هر دلیل از ادامه تحصیل بازمانده اند و با کار در این کارگاه ها بخشی از مخارج خانواده را بر عهده دارند.

دکتر مهین بانوسعیدی جامعه شناس در خصوص وضعیت زنان شاغل در تولیدی ها و کارگاه های زیرزمینی تصریح می کند: «با توجه به رشد فزاینده زنان سرپرست خانوار که اغلب به دلیل اعتیاد همسر یا بی مسؤلیتی هایی از این دست ناچار به تأمین مخارج معاش خود و فرزندانشان هستند و با عطف به این که این گروه اغلب تحصیلات دیپلم یا زیر دیپلم دارند، وضعیت اشتغال پرمقاصی و عرضه کم ایجاد شده که این شرایط باعث می شود متقاضیان اشتغال کلیه شروط کارفرما را بپذیرند و از مزایای کم برخوردار شوند. حال به رغم اینکه خط فقر ۱۸۵ هزار تومان برای هر خانواده اعلام

که از مشکلات زن هایی که در این مکان و امثال آن کار می کنند و وضعیت خانوادگی و زندگی شخصی شان با خبر شوم. اما چهره همه این ها و سن و سال های اغلب جوان و زیر ۳۵ سال ایشان و فضای حاکم بر کارگاه (که مثل آن را در چند کارگاه دیگر هم دیدم) حاکی از زخم هایی است که شاید اجتماع به صورت آنها حک کرده است. چهره هایی که پشت پلک های افتاده لبخند می زنند و مزاح می کنند و با پیدا شدن سر و کله مباشر صاحب کارگاه هیچ کس شهادت نطق کشیدن هم ندارد. می خواهم با صاحب کارگاه صحبت کنم زن سرپرست مانع می شود. هرچه می خواهی بررسی از من بپرس. تازه مسأله نامشخصی که نیست همین است که می بینی.

بله ولی من می خواهم با خودایشان صحبت کنم.

ایشان امروز چک دارند حوصله ندارند گفتند...

اعتنایی به حرف های زن نمی کنم به طرف صاحب کارگاه می روم که پشت میز با چهره ای عبوس و درهم کرده نشسته است.

سلام که می کنم با حرکت ابرو پاسخ را می دهد. بدون اینکه تعارف کند روی صندلی مقابل میزش می نشینم. مرد جوانی که حتم دارم سی سال هم ندارد.

کار را دیدید؟
 بله

خوب شماره تلفن بگذارید پیش خانم... اگر لازم باشد با شما تماس می گیریم.

ولی من چند سؤال هم دارم؟
 بفرما.

حقوق ماهیانه چقدر است؟
 مگر نگفتند؟! در صورتی که روزی ۲۰۰ بسته تحویل بدهی ۶۰ هزار تومان.

ولی حقوق مصوب وزارت کار برای کارگر معمولی ۱۰۶ هزار تومان است.

شما می توانید بروید جایی که این مقدار به شما حقوق بدهند.

بیمه چطور؟ بیمه می شوم.
 خیر ما اینجا کسی را بیمه نمی کنیم.

چرا؟!
 چون اغلب کارگران ما هر دو سه ماه یک بار عوض می شوند.

تغییر می کنند یا این که اخرجشان می کنید تا سابقه کار ایجاد مشکل نکند.

بازجویی؟!
 نه اصلاً برای کار آمده ام.

متأهلی یا مجرد؟

«به چند کارگر ساده جهت بسته بندی پوشاک نیازمندیم.» صفحه ای از نیازمندی های یکی از روزنامه های صبح مختص آگهی هایی از این دست است. شماره یکی از آنها را می گیرم.

سلام جهت آگهی که ...
 ... ماهی شصت هزار تومان از ساعت ۸ صبح تا ۷ شب یک ساعت برای ناهار و استراحت فرصت دارید

بله ببخشید در مورد...
 آدرس را یادداشت کنید باقی توضیحات حضوری ...

زیرزمینی به مساحت ۱۰۰ تا ۱۲۰ متر یک طرف چرخ های صنعتی کنار هم چیده شده اند، بطوری که رفت و آمد از میان آنها به سختی صورت می پذیرد. در طرف دیگری نیز بسته های آماده و پارچه ها روی هم انباشته هستند. در یک نگاه می توانم حدس بزنم که بین ۱۰ تا ۱۵ نفر در آنجا مشغول کار هستند و حتی تردد کارگران از میان این همه انباشتگی و ازدحام با مشکل روبروست.

زن سی چهل ساله ای به مقابلم می آید: برای کار آمدی؟!
 بله می خواهم با سرپرست این جا صحبت کنم.

نیازی نیست.
 مرا به سمتی هدایت می کند که دو زن روی یک میز مشغول بستن جعبه های مقوایی هستند. زن می خواهد که به دست آنها نگاه کرده و من هم پیچیدن یکی از آنها را امتحان کنم و بعد ادامه می دهد که کار ما همین است و برای این که بتوانی حقوق آخر ماه را کامل دریافت کنی باید روزی ۲۰۰ بسته را تحویل بدهی.

هرچه بیشتر به حرکت دست های دو زن نگاه می کنم، کمتر نتیجه می گیرم. دختر جوان بدون این که حتی به صورت من نگاه کند، بستن جعبه را به من می آموزد. و بالاخره بعد از ده دقیقه و زحمت بسیار توانستم یک جعبه درست کنم زنی که ظاهراً در غیاب صاحب کارگاه کارگر ارشد و مسؤل تولیدی بود، من را با آن دو زن تنها گذاشت و رفت. از دختر جوان درباره کار سؤال می کنم که سخت و غیرقابل تحمل است و دختر با کنایه ای که بی شباهت به نیشتر نیست جواب می دهد اگر برای تفریح می خواهی کار کنی بله ولی وقتی مجبوری ...

زنک حادثه
 یک یا دو ساعت فرصت کمی است برای این

شده حقوق مصوب وزارت کار نیز ۱۰۶ هزار تومان است.

و حتی پر کردن این خلأ هفتاد و نه هزار تومانی برای کارشناسان اقتصادی و اجتماعی جای سؤال دارد؛ در مورد حقوق دریافتی يك زن که سرپرستی خانواده ای را بر عهده دارد و نصف میزان اعلام شده وزارت کار است چه می توان گفت؟! و من این را فجع ترین نوع استثمار دانسته و معتقدم وزارت کار باید با کارفرمایانی که از شرایط و موقعیت های جامعه و وضعیت نابهنجار زنان سوء استفاده می کنند برخورد کند».

ابتدال سادگی

اگر قوانین حمایتی از کارگران فراگیر نشوند بی تردید روز به روز شاهد گسترش انواع واحدهای تولیدی می شویم که اگرچه روند زندگی مصرفی را رونق می بخشند و یا سهمی در تولید دارند، اما دست آخر منجر به استثمار افشاری از جامعه می شوند که در يك پروسه فراگیر در واقع دمل عفونی بیماری و ناهنجاری های جامعه دامنگیرشان شده است؛ و این جامعه است که باید بخشی از توان شکست ها و سرخوردگی های آنها را پس بدهد نه این که در راستای ضربه زدن های بیشتر به آنها گام بردارد.

فهیمة رستگار کارشناس مدیریت بیمه با اشاره به این که خانم های شاغل در کارگاه های کوچک زیرزمینی به دلیل نیاز به کار و تأمین معاش بدون استفاده از مزایای قوانین کار در این بخش ها مشغول هستند، اظهار می دارد: «این زنها ضمن دریافت دستمزدهای بسیار پایین تر از حداقل حقوق مشخص شده در قانون کار، به سهولت توسط کارفرمایان اخراج و بیکار می شوند و در صورت بروز حادثه ای نیز تحت پوشش بیمه تأمین اجتماعی قرار نمی گیرند. در واقع نرخ بالای بیکاری و مشکلات اقتصادی کشور باعث شده است که بعضی کارفرمایان با قراردادهای کوتاه مدت و سایر شگردها، کارگران خود را مشمول قانون کار خارج کنند و حمایت دولت در شرایط فعلی از کارفرمایان برای بیمه کردن کارگران، انجام کنترل از سوی دستگاه های نظارتی می تواند در فراگیر کردن قوانین حمایتی از کارگران و احقاق حقوق زنان کارگر در کارگاه های تولیدی و زیرزمینی بسیار مؤثر باشد».

تا زمانی که وضعیت تأمین اجتماعی به گونه ای باشد که کارفرمایان با اجبار قانون و بدون میل و رغبت نسبت به بیمه کارگران خود اقدام کنند و دامنه وضعیت اشتغال کم عرضه و پرمقتاضی روز به روز گسترده

تر نیز بشود، اشتغال زنان هم پای نیازهای روز جامعه و احقاق حقوق زایل شده آنها را به جایی نخواهد برد. چرا که هر فرد با توجه به مقتضیات روحی و شرایط زندگی فردی خود اول به شرایطی که دارد می اندیشد و سپس به عنوان عضوی از جامعه وظایف فردی خود را موشکافی می کند. بنابراین حتی بسط فرهنگ اطلاعات عمومی زنان در مباحث قانون کار و بیمه و تأمین اجتماعی نسبت به درخواست حقوق فردی خود وقتی کارساز خواهد بود که هر يك از این زنان دلهره از دست دادن کار و قطع هزینه معاش خود را نداشته باشند.

محمد بایرامی کارشناس بیمه به درصد کمی از زنان شاغل در کارگاه های زیرزمینی که موفق به دریافت مزایای بیمه از سوی کارفرمای خود شده اند اشاره کرد و می افزاید: «همین درصد کم هم که توانسته اند بیمه شوند یا از مقررات تأمین اجتماعی بی اطلاع هستند یا وقتی نمی نهند، چرا که دستمزدهای واقعی ایشان از سوی کارفرمایان اعلام نمی شود و این در حالی است که کسر حق بیمه بر مبنای دستمزدها است. یعنی اکثر این کارفرمایان در مواقع بیمه کارگران خود دستمزد آنها را مطابق با نرخ مصرف قانون کار اعلام می کنند، در صورتی که دستمزد واقعی چیزی در حد نصف این مبلغ است و کارگران اغلب این آگاهی را ندارند

که وظیفه اصلی تأمین اجتماعی تعبیه صحیح سیستم های اجتماعی هم پای سیاست های اقتصادی است و در واقع به عدالت اجتماعی می اندیشد و می بایست این سازمان را در جهت احقاق حقوق خود یاری دهند».

آفتاب گریزان

ما عادت کرده ایم لقمه هایمان را از دور سر چرخانده و به دهان بگذاریم. حرف های پیچیده ای بزنیم که هر کسی متوجه نشود. انگار از سادگی گریزانیم برای زنی که جامعه به هر دلیلی به او زخم زده است و تأمین مخارج تحصیل و زندگی فرزندان را بر عهده دارد که یا سایه پدر بر سرشان نیست و یا از بی مسؤلیتی ها رنج می برند، آگاهی از قوانین کار و تأمین اجتماعی چه سودی خواهد داشت، جز این که او فقط به امشب و فرداهای خود و فرزندانش فکر می کند. او می داند در شرایطی به سر می برد که اگر کاهلی کند به سرعت باد دیگری در شرایطی مشابه با او جایگزین خواهد شد و از همین حداقل نیز محروم است. او خوب می داند که استثمار می شود، اما می

پذیرد چون دفاع از حقوق او در يك پروسه اجتماعی وظیفه فردی خود او نیست.

از ساعت ۸ صبح تا ۷ بعدازظهر یعنی ۱۱ ساعت کار بی وقفه در کارگاه هایی که اغلب در زیرزمین های تنگ و تاریک زن را استثمار می کنند. یعنی فراموش کردن کسانی که عضو این جامعه هستند، اما دیده نمی شوند چون آفتاب که می تابد به زیرزمین های کارگاهی می روند و زمانی هم که ساعت کار به پایان می رسد آفتاب غروب کرده است. دکتر پروین طیبی متخصص بیماری های زنان و داخلی تصریح می کند که خستگی های مفرط جسمی در زنان منجر به آسیب های روحی و روانی شده و دست آخر در وضعیت جسمی آنها نیز تأثیرات نامطلوبی می گذارد. یازده ساعت کار روزانه در محیط های تنگ و تاریک بعد از گذشت مدتی در این زنها منجر به بیماریهای واریس، انواع آرتروزها، ضعف



متن تابلوی تبلیغاتی: بمناسبت شب زفاف علی و فاطمه خوب شوهرداری جهاد زن است.

های جسمانی، افسردگی های روحی و عدم تحمل پذیری در مواقع و شرایط گوناگون و البته ناراحتی های چشمی می شود.

چگونگی بازرسی از کارگاه های زیرزمینی و تولیدی توسط نهادهای مسؤول و ذیربط در حوصله این گزارش نیست. اما قطعا نظام بازرسی کل کشور و بازرسان وزارت کار در این واحدها نسبت به رفع تبعیض علیه زنان و احقاق حقوق ضایع شده آنها می توانند مؤثر باشند. چون شواهد امر حاکی از این است که این واحدهای تولیدی به رغم اختلاف نوع کاریشان در همه موارد از قبیل ساعت کار، ساعت ناهار، میزان دستمزد، وضعیت بیمه و فضای حاکم بر کارگاه با هم مشترك هستند و به نظر می رسد از قانونی پیروی می کنند که معلوم نیست کجا مکتوب شده، اما آن قدر حکمفرماست که بر قوانین مصوب کار و تأمین اجتماعی می چربد.

ویژه نامه «ایران زنان» /فاطمه رحیمی

اوضاع جهان و آینده "دکترین بوش"

پیمان نظامی ورشو در سالهای ۱۹۸۹-۱۹۹۱ گشته و قدرت سیاسی را در آن منطقه به دست طرفداران نئولیبرالیسم "بازار آزاد" سرمایه سپرد، آینده نامعلوم و پیچیده و پرواز بی نظمی را در دوره بعد از پایان "جنگ سرد" ۱۹۹۱-۲۰۰۵ در سراسر جهان به ویژه در خاورمیانه بوجود آورد.

۲ - کشورهای سرمایه داری پیشرفته ای "متروپل" اروپای آتلانتیک، که در دوره "جنگ سرد" ۱۹۴۵-۱۹۹۱ به خاطر جلوگیری از "توسعه کمونیسم"، گسترش "پرده آهنین" و "تحدید" شوروی، به دام ترفندهای استراتژیکی آمریکا افتاده و تن به

اقتصادی و اجتماعی در کشورهای "مرکزی" توسعه یافته ای سرمایه داری (۲)* و بروز و رشد اولترا ناسیونالیسم و بنیاد گرانی مذهبی از عوارض این بی نظمی افسارگسیخته می باشند که منطق حرکت و گردش سرمایه در مناطق مختلف جهان ایجاب می کند. در این نوشته به بررسی مهمترین ویژگیهای این بی نظمی در جهان (که بخشی از مارکسیست ها آن را "امپراطوری آشوب" نام نهاده اند) پرداخته و سپس آینده "دکترین بوش" را باز گو می کنیم:

۱- فروپاشی و تجزیه "بلوک شرق" و شوروی که منجر به انحلال عملی و رسمی

سیاست و عملکرد "دکترین بوش" که توسط نئوکانهای حاکم در رژیم آمریکا تنظیم و بمورد اجرا قرار گرفته، استراتژی نظام جهانی سرمایه را از دیدگاه امپریالیسم آمریکا در صحنه جهان، تعریف می کند. این استراتژی بر خلاف ادعای نئوکانهها و رسانه های گروهی، نه تنها "نوین" نیست بلکه بدون تردید یک جو بی نظمی همه جانبه و فراگیری را در اقصی نقاط جهان بوجود آورده است.

از دید روزافزون مرگ و میر از گرسنگی در کشورهای "پیرامونی" - حاشیه ای جهان، به ویژه در آفریقا (۱)* و تشدید بحرانهای

۶۰ سال بعد از فاجعه هیروشیما و ناکازاکی جدال بر سر تسلیحات اتمی ایران

روانی گشتند. در حالی که میلیون ها نفر در سراسر جهان در شصتین سالگرد این فاجعه، وجدان بشریت متزقی را با برپائی مراسم گوناگون به جدال با این سلاح مرگ آور و ضد انسانی فراخواندند، نمایندگان امپریالیسم آمریکا و قدرت های دیگر امپریالیستی سعی دارند که خاک بر چشم مردم جهان پاشیده و این اقدام وحشیانه و ضد انسانی امپریالیسم آمریکا را که گویا ناشی از آن جنگ جهانی دوم پایان یافت، توجیه نمایند. واقعیت چیست؟

سه روز بعد یعنی در تاریخ ۹ اگوست، بمب دیگری با قدرت ۲۲ کیلو تن بر فراز شهر ۲۴۰ هزار نفری ناکازاکی فرود آمد. تا دسامبر ۱۹۴۵ تعداد ۱۴۰ هزار نفر در هیروشیما و نزدیک به ۸۰ هزار نفر در ناکازاکی جان خود را از دست دادند. تا سال ۱۹۵۰ تعداد کشته شدگان در هیروشیما به ۲۸۲ هزار نفر رسید. در سال های بعد، ناشی از عوارض این دو بمب، در شهر هیروشیما و در ناکازاکی ساکنان آنها دچار آسیب های متعدد از جمله سرطان خون و پوست، بیماری ریوی و ناهنجاری های

در روز ۶ اگوست ۱۹۴۵ هواپیماهای ب - ۲۹ آمریکائی در ساعت ۸/۳۰ صبح از ارتفاع ۸۵۰ متری، اولین بمب اتمی را بر فراز شهر ۳۵۰ هزار نفری هیروشیما پرتاب نمودند. قدرت انفجاری این بمب اتمی معادل ۱۲/۵ کیلو تن بوده و ناشی از آن تمام ساختمان ها در شعاع یک کیلومتری و ۲/۳ ساختمان ها در شعاع ۵ کیلومتری با خاک یک سان گردیدند. حریق ایجاد شده بعد از اصابت بمب، همه چیز را خاکستر نمود. نیم ساعت بعد از انفجار اتمی، باران سیاه اتمی سرتاسر شهر را فرا گرفت.

رابطه های مسئول عملیات تروریستی لندن با سازمان جاسوسی انگلیس MI-6

اسکاتلندیارد حاضر نشد در مورد این که هارون الرشید اسواط که مغز رهبری کننده ی بمبگذاران ۷ ژوئیه است، اظهار نظر کند. فوکس نیوز (که زیر نفوذ نئوکانهاست - مترجم) در ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۵ مدعی شد که: "ضبط صحبت تلفون دستی اسواط، نشان می دهد که درست سه هفته پیش، ۲۰ بار بین او و گروه بمبگذار در ۷/۷ تماس گرفته شده

برای بازجویی در مورد بمبگذاری در لندن، تحت تعقیب قرار گرفته است. او در همان شهردیسبورگ در یورکشایر غربی زنده گی می کرد که سه نفر از بمبگذاران در آن زنده گی می کردند. "اومتهم است که در هفته های قبل از عملیات، با بمبگذاران دیدار داشته است." (جمهوری جدید - ۸ جولای ۲۰۰۵).

مایکل چوسودوسکی - استاد اقتصاد در دانشگاه اتاوا- کانادا و رئیس تحقیقات مربوط به جهانی شدن www.GlobalResearch.ca اول اوت ۲۰۰۵

شهروند انگلیسی به نام هارون الرشید اسواط که اکنون در لوکاز (زامبیا) زنده گی می کند،

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید :

آدرسهای پستی حزب :

آدرس پست الکترونیکی :

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 39269
Washington, D.C. 20016
U.S.A

Ranjbaran@hotmail.com

آدرس عرّفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org